

پیام سبزاندیشان



فصل‌نامه فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو ـ دوره دوم، شماره ۵، بهار ۹۲

سخنی با خوانندگان

نقدی بر ۱۳۹۱، سالی که گذشت

دوستان گرامی!

سال ۱۳۹۱ برای جنبش اسپرانتوی ایران سالی متفاوت بود. این تفاوت را همه کسانی که از سال‌ها قبل با انجمن همکاری داشتند و کمابیش در جریان فعالیت‌ها و امور مرتبط با آن بودند قطعا احساس کرده‌اند. از همان ابتدای سال ۹۱ به‌دلیل عدم امکان حضور دائمی برای پاسخگویی به مراجعان و تماس‌ها در دفتر انجمن، حجم ارتباطات بسیار کاهش یافت و متاسفانه یکی از مهم‌ترین و موثرترین راه‌های ارتباطی تقریبا مسدود گردید. اما این تنها مسئله سال گذشته نبود، بلکه وقتی موارد مثبت و منفی در روند گذر ماه‌های این سال را مرور می‌کنیم، به نکاتی برمی‌خوریم که قطعا بایستی نگاه ویژه‌ای به آن‌ها داشته و در جهت بهبود کلی شرایط در سالی که فراروی ما قرار دارد از همه امکانات و توانایی‌ها بهره‌گیری نماییم. در این نوشتار سعی بر این است که با برشمردن نکاتی چند، مواردی برای ثبت در تاریخچه فعالیت‌های انجمن و نیز جلب نظر خوانندگان گرامی عنوان گردد.

علیرغم این‌که انتظار می‌رفت که با کاهش امکان استفاده از یک قابلیت، از سایر امکانات و داشته‌های دیگر استفاده بهتر و بالاتری صورت بگیرد اما این موضوع در همه زمینه‌ها تحقق نیافت. البته راه‌های ارتباطی نظیر انتشار مجدد مجله سبزاندیشان و نیز راه‌اندازی خدمات ارسال پیام کوتاه گروهی، از مواردی بودند که به میزان بسیار موثری نقیصه عدم حضور در دفتر انجمن را جبران کردند، اما در مواردی نیز دچار کاهش فعالیت شدیم از جمله وبلاگ انجمن که به شدت دچار افت مطالب گردید و به‌نظر می‌رسد که به‌دلیل عدم به‌روزرسانی مرتب و انتشار مطالب تازه در آن، بخش عمده‌ای از مخاطبین دائمی خود را از دست داده باشد. مجموع تعداد پست‌های یکسال گذشته این وبلاگ به ۳۰ عدد هم نمی‌رسد که این یک امتیاز منفی در کارنامه فعالیت‌های یکسال گذشته انجمن محسوب می‌گردد.

اما راه‌اندازی وب‌سایت انجمن نیز یکی دیگر از فعالیت‌های مفید و شایان توجه بود که البته نیاز به کار و تکمیل دارد. این سایت که در واقع پنجره‌ای است از جانب انجمن اسپرانتوی ایران به دنیای بیرونی، بایستی به نحوی شایسته و درخور آراسته شده و شمایلی همگون و معتبر به خود بگیرد. انجام این امر جز با کمک تمامی اهالی جامعه اسپرانتودانان ایران میسر نخواهد بود.

در سال ۹۱ از لحاظ حضور مهمانان خارجی و سفر اسپرانتودانان دیگر نقاط جهان به کشورمان شاهد رشدی نسبی بودیم که خوشبختانه امکان حضور آنان در دفتر انجمن و آشنایی با فعالیت‌های اسپرانتودانان ایرانی فراهم شده و بخشی از نشست‌ها و گردهمایی‌های انجمن با حضور مهمانان خارجی از فرانسه و روسیه و شیلی تا آمریکا و صربستان صورتی متنوع و خاطره‌انگیز به خود گرفت.

اعلام برنامه گردهمایی‌ها و درج تقویم وقایع در سایت نیز از دستاوردهای مهمی بود که نظم و سیاق خوبی به برنامه‌های انجمن بخشید و شاید یکی از عواملی که باعث شد تا در طول سال گذشته بالغ بر ۲۴ همایش تشکیل گردد نیز همین تعیین تقویم همایش‌ها بود. در این خصوص بد نیست اشاره‌ای داشته باشیم به این نکته که این گردهمایی‌ها شامل سخنرانی‌های ماهانه، ملاقات عمومی ماهانه، گلگشت، همایش ویژه جشن یکصدوبیست‌وپنج سالگی اسپرانتو، گردهمایی نوروزی و روز زامنهوف بوده است.

و بالاخره سالی که گذشت آخرین سال مسئولیت کمیته قبلی بود که با شروع سال جدید کمیته جدید ۵ نفره‌ای مسئولیت تصمیم‌گیری و تعیین فعالیت‌ها را برعهده گرفته است. امید آن است که این تیم جدید بتواند با توجه به برنامه‌ای که در هنگام اعلام نامزدی برای انتخاب اعضای کمیته ارائه داده‌اند در عمل نشان دهند که در پیاده‌سازی آن اهداف قدم برمی‌دارند.

حمزه شفیعی

به نام خداوند جان و خرد



فصل‌نامه‌ی پژوهشی ـ فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

دوره دوم شماره ۵ بهار ۱۳۹۲

شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN 1728-6174

تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

همکاران تحریریه‌ی این شماره:

سعید برهانی

رازمهر پرتو

حمزه شفیعی

کیهان صیادپور

سیمین عمرانی

Paiva Netto

Szilvási László

گرافیک وحروفچینی: سبزاندیشان

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: www.espero.ir

پست الکترونیک: info@espero.ir

در این شماره می‌خوانید:

ما بدون توجه با سیاره خود در ارتباط هستیم

و آنچه را که به ما می بخشد به طرز نادرستی تقسیم می‌کنیم



گفتگو با بئاتریکس (Beatrix) ملکه پیشین هلند (رادیو و تلویزیون ، بیست و پنجم دسامبر ۲۰۱۱)

بازگردان: سعید برهانی

انسان‌های زیادی در جهان ما در کشمکش و عدم اطمینان نسبت به هستی زندگی می‌کنند. عدم آرامش و نگرانی در مورد فردا در اروپا و در کشور ما هم حاکم است. اینک نگرانی نه تنها نسبت به کامیابی شخصی، بلکه در مورد همه احوال و مدیریت زمین نیز وجود دارد. با سیاره ارزشمند ما با بی‌توجهی رفتار می‌شود و آنچه که آن به ما می‌بخشد به‌طرز نادرستی تقسیم می‌گردد. فقر و نابرابری به کیفیت زندگی خسارت وارد ساخته و انسجام اجتماعی را به مخاطره انداخته است. خودخواهی و زیاده خواهی، ما را نسبت به آسیب به محیط طبیعی کور ساخته و حس مشترک ما را تحلیل می‌برد. بینش نسبت به محدودیت آن چیزی که زمین می تواند به ما ببخشد و نسبت به درک اجتماعی‌مان به‌تدریج در حال از بین رفتن است.

در صورتی که مردم تنها در آرزوی برآورده شدن منافع شخصی خود باشند، هیچ کشوری نمی‌تواند وضعیت خوبی داشته باشد. به این دلیل تبیین تمامیت ارزش بایستی بیش از ـ صرفاً ـ پول در نظر گرفته شود. مال‌اندوزی و خودثروتمندسازی به هدف اقتصاد خدشه وارد می سازد. ما نباید از کنار نیاز کسانی که نمی توانند از خود دفاع نمایند، بگذریم. همگان بایستی امکان مشارکت در کامیابی را داشته باشند، چرا که اوضاع بشری همواره بسته به منافع عمومی است. وانگهی در هر تصمیم‌گیری، کیفیت آینده بایستی در نظر گرفته شود. این عبارت از محافظت از طبیعت و محیط، احترام به میراث فرهنگی و بازشناسی ارزش های غیر مادی است که به تمدن ما معنا می بخشد. سنجشی که اینک در این مورد صورت می گیرد [حاکی از آن است که] زندگی آیندگان ما نیز در خطر بوده و هیچ‌کس حق ندارد این موضوع را نادیده انگارد. با علم و آگاهی، می‌توانیم خود را مسلح سازیم. بدین وسیله انگیزه نه تنها به ترس تبدیل نمی‌شود، بلکه به احساس تازه‌ی مسئولیت جهانی بدل می‌گردد.

در منشور «زمین» این نقطه آغاز چنین نقش بسته: «**زمین، خانه ما جامعه زیستی منحصر به فردی است. محیط طبیعی جهانی با منابع کمکی محدودش، پناهی برای همه ماست. محافظت‌کردن از نیروی حیات، تنوع و زیبایی زمین، ماموریتی مقدس است.**» امروز این موضوع «قابلیت پایا» خوانده می‌شود. این مورد نه تنها درخواست‌ها و قوانین را برای قابلیت تحفیظ طلب می‌کند بلکه رابطه‌ی آگاهانه را با هرچیزی که طبیعت به ما ارزانی می‌دارد، خواستار است. زمین که حیات را قوت می‌دهد، اما نمی‌تواند به نفع خودش حرفی بزند، بایستی صدایی داشته باشد، که باید در کنار همه تصمیمات ریز و درشت به گوش برسد.

اقدامات به منظور به فعلیت رساندن مقاصد، متهورانه بوده و مصرف صرفه‌جویانه انرژی و آب برای همه دست یافتنی است. لیکن روشن است که خرید منتقدانه و آگاهانه می‌تواند بر کل تدارکات کالاها و خدمات تاثیر داشته باشد.

مسئولان بیش از پیش با تولید مسئولانه وفق پیدا می‌کنند و پیگیری‌ها در مورد آب و هوا را تدبیر می‌نمایند. افراد زیادی برای حفظ طبیعت تلاش می‌نمایند و به کودکان برای داشتن چشمانی حساس نسبت به گنجینه‌های غیرقابل جایگزین زمین تعلیم می دهند. هم چنین بسیاری خود را وقف ارتباط بین کشاورزی و محیط زیست می‌نمایند. در مورد همه آن قابلیت‌ها ما می‌توانیم با یکدیگر صحبت کنیم. وسایل ارتباطی قدیمی و جدید به ما اطلاع‌رسانی کرده و ما را برای قبول مسئولیت فرا می‌خوانند؛ هرکس در سطح خودش. چیزی که در مقیاس کوچک آغاز می‌شود، می‌تواند منجر به فرهنگ جدید محافظت جهت آینده گردد. کسی که می‌خواهد دنیا را تغییر دهد، بایستی از خودش آغاز نماید.

همه آن سرآغازهای امیدبخش به سمت تغییر، که در جامعه توسعه می‌یابند، توجه کم‌تری را به نسبت توجه به پول و اموال در رسانه‌های جدید به خود جلب می‌کنند. احساس عدم رضایت،

دال بر بحران اطمینان در زمان ماست. در کار روزمره، مردم اغلب، فقدان نگرش و آرمان را تجربه می کنند. عدم وجود فضای کافی برای مسئولیت فردی، ابتکار شخصی را با عدم شجاعت مواجه می سازد. احساس عدم توانایی منجر به خشم و عدم تمایل در زمینه سخن پردازی و قوانین می گردد. اما نه مبارزه‌کردن و نه شانه خالی کردن، چشم‌اندازی نسبت به اصلاح ساختارها و سبک زندگی به‌دست نمی‌دهد. این چالش خود به همراه بقیه به‌عنوان محرک باقی است و خود را متعهد نسبت به جامعه می‌داند. در همه‌جا مردم تنها به واسطه ابتکارات فردی به سمت روش آگاهانه ی زندگی می روند. این امید را نسبت به چشم‌انداز تازه‌ای از آینده ایجاد می نماید. این درست است که جوانان ما را بدان سو تشویق می‌نمایند. آن‌ها با ایمان، شجاعت و اعتماد به‌نفس و پر انرژی در جستجوی همکاری بوده و با انرژی مثبت به اطرافیان خود الهام می‌بخشند.

مهاتما گاندی می‌گوید: «زمین برای نیاز همه، به‌قدر کفایت دارد، اما نه برای طمع همگان». با نگاهی مدبرانه و آگاهانه به آفریده ها، بایستی آماده برگرداندن آن برای زمین در حین برنامه های روزمره‌مان بوده و خود را وقف جامعه ای شایسته کنیم.

منبع: مجله اسپرانتو زبان La Gazeto شماره فوریه ۲۰۱۳ ، بلژیک



چه خبر؟ خبر! خبر!



طرفداران زبان بین المللی اسپرانتو در سال جاری فعالیت هایی را برای عدالت زبانی تحت شعار "ارتباطات عادلانه" انجام خواهند داد، این شعار، عنوان موضوع اصلی نود و هشتمین کنگره جهانی اسپرانتو است که تابستان امسال در شهر ریکیاویک، پایتخت ایسلند با حضور قریب به هزار نفر از بیش از ۵۰ کشور از سراسر جهان برگزار خواهد گردید.

پس از یک دوره کوتاه ۱۲۵ ساله، اکنون اسپرانتو در میان نزدیک به هفت هزار زبان مورد استفاده در جهان، جایگاه خود را در بین یکصد زبان پراستفاده کسب کرده است. بر اساس آخرین آمار ویکیپدیا در پایان سال ۱۳۹۱، اسپرانتو در میان ۳۰ زبان پراستفاده از میان ۲۸۵ زبان در این سایت اینترنتی بوده است. امروزه اسپرانتو در میان زبانهای قابل انتخاب توسط گوگل، اسکایپ، فایرفاکس، اوبونتو و فیس بوک استفاده می‌شود. سرویس ترجمه گوگل (Google Translate) به تازگی این زبان را به لیست معتبر ٦٤ زبان قابل ترجمه به یکدیگر افزوده است. همچنین تلفن‌های هوشمند مدرن قابلیت استفاده از زبان اسپرانتو را یافته‌اند.

اسپرانتو به طور رسمی در ۱۵۰ دانشگاه و مرکز آموزش عالی و در ٦۰۰ مدرسه در ۲۸ کشور جهان آموزش داده می‌شود. این زبان دارای یک ادبیات غنی مشتمل بر بیش از پنجاه هزار عنوان کتاب است که هر هفته عناوین جدیدی به آن‌ها اضافه می‌شود. علاوه بر ده‌ها پادکست از کشورهای مختلف، یک ایستگاه رادیویی ٢٤ ساعته اینترنتی به نام «Muzaiko» و همچنین یک شبکه تلویزیونی اینترنتی از چین به این زبان برنامه پخش می‌کنند.

گسترش سریع اسپرانتو و فراگیر شدن آن همواره با موانعی چون تعصب، فقدان اطلاعات، جهل از حقایق، و نادیده انگاشتن واقعیت‌ها درباره این زبان روبرو بوده است. آدولف هیتلر و ژوزف استالین سخن‌گویان به اسپرانتو را تحت آزار و اذیت و حتی اعدام قرار دادند. هردو این افراد نابود شدند، اما اسپرانتو باقی ماند، گسترش یافت، تکامل پیدا کرد و امروزه به عنوان یک وسیله ارتباطی بین دهها هزار نفر از مردم در سراسر جهان استفاده می‌شود.

انجمن جهانی اسپرانتو همکاری مشورتی با یونسکو دارد، و همچنین در روابط رسمی با سازمان ملل متحد و شورای اروپا است. اسپرانتو امکان برقراری یک ارتباط عادلانه بدون تبعیض، با درک متقابل موثرتر، و حفاظت از حقوق زبان‌های اقلیت را فراهم می‌آورد که در آن احترام به تفاوت‌های فرهنگی و زبانی سخن‌گویان این زبان نیز مدنظر قرار گرفته است.

کنگره جهانی اسپرانتو ۲۰۱۳ ریکیاویک ایسلند

بیانیه مطبوعاتی در کنگره ۲۰۱۳: "ارتباطات عادلانه"

اسپرانتو در کوله‌بار سفر

هانس وین یالس، یوآخیم مار کوال

برگردان: سیمین عمرانی

انجمن اسپرانتو ایران

ادامه ماجرا:



قسمت ۷

گرگ‌های جلگه‌ای

روز هفتم

توقف‌های قطار درست شبیه مناظر یکنواخت جلگه‌های پوشیده از علف پی در پی سر می‌رسند. مزارع گندم، کوه‌های خاکستری، علف‌های خشک، ماده‌گاوها، و لحظه به لحظه یک تک درخت. در ابتدا همه‌ی این‌ها جالب به‌نظر می‌رسد، ولی بلاخره خسته‌کننده می‌شود. کوهستان آرارات در پس زمینه چشم‌انداز نقشی پایدار می‌یابد. آرارات با قله‌ای پوشیده از برف، توده عظیم و فشرده آتشفشانی و حالا نقطه‌ای که جداکننده بین ارمنستان، ترکیه و ایران است. بنا بر خوانده‌ها، کشتی نوح آن‌جا بر ساحل نشست. سمت راست، سرزمین گوردیا را به کناری می‌گذاریم نمی‌توانیم توقف کنیم. این‌جا اسکندر بزرگ معمای "گره گوردیا" را حل کرد و دره‌ای قاره آسیا را به روی خود گشود. کاهنی پیش‌بینی کرده بود که فاتح و گشاینده آن گره بر تمام قاره حکمرانی خواهد کرد. فاتح معروف که نتوانسته بود آن گره بسیار پیچیده و کور را باز کند، آن را تکه و پاره کرد، او این‌جوری با زور و قلدری معما را حل کرد تا این‌که بخواهد هوش و شکیبایی به خرج دهد. آن کاهن از عصبانیت داشت می‌ترکید. معلومه خب، حق داره!

بروشوری را که درباره ایران داریم مطالعه می‌کنیم. به لباس‌هایی که برای هیات حاکمه آن‌قدر اهمیت دارد دقت می‌کنیم. زنان در خیابان باید کاملا پوشیده باشند، حتی‌المقدور سیاه، و فقط می‌توانند صورت، مچ دست‌ها و پاهایشان را نشان دهند. مانتوی کوتاه ممنوع است، مگر آن‌که طرف ورزشکار باشد؛ که در این صورت در هر قانونی یک استثنایی نیز وجود دارد. داشتن ریش و اصلاح نکردن صورت در طول چند روز بسیار مقبول است. بله، البته، یک قانون بی‌نقص برای ما!

امروز ما وارد ایران خواهیم شد و باید چند ساعت و خورده‌ای به وقت ساعت‌هایمان اضافه کنیم. سه ساعت و نیم از خورشید وقت خواهیم گرفت. پارس‌ها در ارتباط با همه‌چیز می‌خواسته‌اند متفاوت بوده و فرق داشته باشند و به همین دلیل تا حد ممکن دقیق بوده‌اند. مثلا، سال نو با آمدن بهار آغاز می‌شود و آن‌ها آغاز سال را با یک زمان واقعی تطبیق می‌دهند که می‌تواند صبح زود یا عصر باشد، اما همیشه دقیق راس ساعت، دقیقه و ثانیه.

ناهار می‌خوریم. چیزهایی که متداول و متعارف است شامل: پنیر، کره، زیتون سیاه، تخم مرغ پخته، عسل خوش عطر و اعلا و نان شیرینی.

این‌جا برای اولین‌بار توالت‌های شرقی را می‌بینیم. در سرویس‌های بهداشتی قسمتی وجود دارد که ترک‌ها به آن می‌گویند دستشویی برای شستن دست و صورت، و برای قضای حاجت قسمت دیگری وجود دارد. بفرما این هم اولین تماس با فرهنگ استفاده از دست برای پاکی و ناپاکی. دست راست برای غذا خوردن و دست چپ برای پاک کردن .... ضرب‌المثلی می‌گوید: وقتی در روم هستی رومی باش ..... . اما ما از هر جا شده چند تا دستمال کاغذی گیر می‌آوریم.

به سفرمان با مناظری دائم در حال تغییر، در دره‌ای بزرگ که آب مقدس و حیات بخش رودخانه به آن گل‌نم می‌زند ادامه می‌دهیم. چند باغ سبزیجات و مزارعی با کاشت متنوع از محصولات می‌بینیم. درختان حاشیه دو طرف رود را سبزفام کرده‌اند. در آن اقلیم رود فرات مهد تمدن‌ها سرچشمه می‌گیرد.

ماشین‌های خرمن‌کوبی، که ۵۰ سال قبل ما در مزرعه‌هایمان استفاده می‌کردیم و حالا دیگر اثری از آن‌ها نیست، این‌جا در اوج تکنولوژی کشاورزی است. خیلی از آن‌ها را این‌جا می‌بینیم.

همسفرهایمان به ما نگاه می‌کنند، ولی هیچ‌کس روی شکستن یخ این فضا را ندارد. یکی‌شان که آدم بذله‌گویی است با موهای کم‌پشت، نیمه‌چاق و سبیلو، دلقک جمع ماست. همه لباس‌های مارک‌دار پوشیده‌اند، مارک‌های قدیمی و باطل شده، سیگار با تنباکوهای امریکایی دود می‌کنند و احتمالا می‌خواهند از ترکیه بازدید کنند و آبجویی بخورند و به کاباره بروند و استریپ‌تیز تماشا کنند. سومین آدم عجیب توی اتوبوس جوانی پاکستانی به نام احمد امیر، دانشجویی است که در استانبول درس می‌خواند و با غرور در حال بازگشت به خانه است. مکالمه کوتاهی به زبان انگلیسی با او انجام می‌دهیم. چند تا خانم به همراه شوهرانشان نیز جزو مسافران هستند.

مرز ترکیه تصویر کشوری است، که همه چیز آن‌جا شروع می‌شود و هیچ چیز تمام نمی‌شود. آهن‌آلات، سنگ‌ها، سیمان، کامیون، اتوبوس و پروفسورهایی که رو زمین و جاده‌های خاکی غیرقانونی پول تبدیل می‌کنند. خلاصه توی این هر کی هرکی، بازار پول سیاه راه انداخته‌اند. ساختمانی موجود نیست، و همه چیز در یک چادر خیمه‌ای کتانی و یک میز و یک ماشین تحریر خلاصه می‌شود. در بخش بایگانی تصویر پدر ترکیه، کمال آتاتورک، با چهره‌ای سوخته از آفتاب و گرد و غبار دیده می‌شود. ناگهان ساک بزرگی از بالای باربند به پایین پرتاب می‌شود و پسر نوجوانی یواشکی آن را می‌گیرد و انگار با بی‌احتیاطی به سمت جایی که اتومبیل‌ها هستند می‌رود. این هم گذشت.

در مرز ایران اوضاع و احوال در ارتباط با ساختمان و بنای پاسگاه مرزی بهتر به نظر می‌رسد. عکس بزرگ آیت‌الله خمینی بر سالن چشم‌انداز دارد و تلویزیون اذان و دعای عصر را مستقیم پخش می‌کند. پول‌مان را برای اولین عکسی که می‌خریم تبدیل می‌کنیم و تصویر آیت‌الله خمینی را در جیب می‌گذاریم.

حمل الکل، مجله، تریاک به ایران و هر چیزی که زندگی در شرایط کنونی را خدشه‌دار کند ممنوع است. برای همین صف‌هایی که در مرز برای کنترل تشکیل می‌شود وحشتناک است. غیر از ساک‌های بزرگ الیافی کل بار اتوبوس در ۳۴ تا بخاری المنتی، ماهی‌تابه و لوازم غذاخوری خلاصه می‌شود. ظاهرا برای محصولات آهنی عوارض پرداخت نمی‌شود.

از مرز عبور می‌کنیم. برای چیزهای بیخود وقت تلف نمی‌کنیم اما حدود ۴ ساعت معطلی در مرز ایران خیلی خسته‌مان می‌کند اما با موفقیت از مرزی که ما را غلغلک می‌داد عبور می‌کنیم.

Vale, Vale (بله، بله)

به شکل شگفت‌انگیزی، ایرانی‌ها برای آری گفتن، می‌گویند "Vale" (بله) که غالب اوقات اسپانیایی‌ها نیز همین کار را می‌کنند و اکثرا تکرار می‌کنند "Vale, Vale" که معنی آن در اصل یعنی: "بله البته، می‌فهمم". و این تنها واژه‌ای است که در طول مدت اقامت کوتاهمان از این کشور در کله‌ی ما به‌جا مانده است.

وقتی در روم هستی مثل رومی‌ها باش

روز هشتم

کنترل‌های شبانه پلیس. حداقل چهار مرتبه دستور ایست، که احتمالا به دلیل جستجوی افراد خاطی است. این‌جا عجیب بودن بدرد می‌خورد، و به نظر می‌رسد که دیدن دو تا کاتالونیایی که این سوی مرز ایران دارند کنیاک سر می‌کشند بیش‌تر شوکه‌کننده باشد. ساک‌های ما را نگشتند و خوشبختانه توانستیم که بطری‌های کرم‌قهوه خوشمزه‌ای را که در رومانی به ما هدیه شده بود دوباره داشته باشیم.

خورشید پدیدار می‌شود و افق گسترده و باز پیش روی ما به خود رنگ می‌گیرد، و سفره درخشان خود را بر روی زمین نیلگون و خاکستری جلگه و بر روی کوه‌های فرسوده‌ای که اطراف را احاطه کرده‌اند پهن می‌کند. اتوبوس ناگهان بوق زده و منحرف شده و به کناری می‌رود چون روبروی ما اتومبیلی از یک کامیون دارد سبقت می‌گیرد. ما وارد شانه جاده شده و از هر سه رد می‌شویم: این‌جا ایران است. می‌گویند رانندگان این‌جا می‌توانند خیلی حرفه‌ای و خوب باشند البته اگر بتوانند قواعد راهنمایی و رانندگی را مراعات کنند.

مزارع ذرت جای خود را به گندم‌زارها می‌دهند. کشاورزان به‌طور مداوم گندم درو کرده و علوفه می‌چینند، آن‌ها را خشک کرده و در انبارهای بزرگی جای می‌دهند تا در زمستان بتوانند با آن‌ها دام‌هایشان را تغذیه کنند. برای زمستان سوخت هم تدارک می‌بینند، ولی این‌جا درخت و در نتیجه هیزم وجود ندارد. برای سوخت زمستان از مخلوط تپاله‌ی گاو و کاه استفاده می‌کنند. این مواد را در پشت در خانه به شکل یک هرم تلنبار می‌کنند. این‌جا گاو ماده همان استفاده‌ای را دارد که خوک برای ما، همه مایحتاج خود را از آن می‌گیرند.

اولین توقف برای خوردن صبحانه است. عکس‌های آیت‌الله خمینی و خامنه‌ای این‌جا نیز به چشم می‌خورد. به ازاء پول بسیار مختصری ما زیتون سیاه، کره، عسل و یک عالمه نان قورت می‌دهیم، یعنی مثل دیروز. یکی از همسفرهای ما پس از دو روز

فکر کردن می‌خواهد چیزی به ما بگوید:

– How are you?

– خیلی خوب، متشکرم، شما چطورید؟

– خوبم، ممنون.

با ردشدن از این اولین درس زبان انگلیسی، قدم دوم را برمی‌داریم:

– اسپانیا، فوتبال، بارسلون، ونگال. ریوالدو با ونگال خوب نیست.

– بله آن‌ها با هم کنار نیامدند، او هم رفت. چه بهتر.

ـ بارسلون تیم خوبی است، ولی این‌جا اکثرا طرفدار رئال مادرید هستیم.

بازهم! خوشبختانه او چیزی از پوشکاش نمی‌داند. انگلیسی او نیز ته می‌کشد و صحبت ما به پایان می‌رسد!

به تهران می‌رسیم. پاهایمان خشک شده و بدنمان درد گرفته است. یک تیم از تاکسی‌داران برای سرویس دادن به سمت ما می‌آیند. یکی را انتخاب می‌کنیم تا ما را به یک باجه تلفن برساند. یک کارت تلفن به سه برابر قیمت می‌خریم. با حمزه شفیعی تماس می‌گیریم. او مهندس مخابرات است و اسپرانتو را خودش بدون مربی و کلاس فرا گرفته است به عبارتی خودآموخته است. قرار شد نزد او بمانیم. خانه‌ای ساده و به سبک شرقی اما مهمان دوست و مهمان پذیر، بدون صندلی، اما فرش و پشتی برقرار است. سمت چپ قسمت ورودی جایی برای درآوردن و گذاشتن کفش‌ها است. از آن‌جا تا بقیه خانه کف زمین مفروش است. همه‌ی قسمت‌های منزل او حال و هوای شرقی دارد. خب، مسلمه، باید هم این‌طوری باشد. حمزه هوای ما را دارد و با تلفن از ساعات حرکت قطار و زمان آن‌ها اطلاعاتی کسب می‌کند، ما را به شام دعوت کرده و تهران و این‌که از خیابان‌های پرترافیک‌اش چطور بگذریم را نشانمان می‌دهد. واقعیتی است. این‌ها درک به‌خصوصی از آیین راهنمایی و رانندگی دارند: وای خدای بزرگ، عجب هرج و مرجی!

همگی صحیح و سالم به خانه برمی‌گردیم و می‌رویم تا هرچه سریع‌تر موقعیت‌های لازم را برای دیدن این افق پر آرزوی شرق بررسی کنیم.

کشور شیعیان

روز نهم

حمزه را می‌توان گفت که نمونه‌ای از مردمان جنوب ایران است: لاغراندام و منعطف. امروز او برای ما صبحانه آماده کرد و ما روی فرش نشسته و خوردیم. به خاطر ما چه صبحانه شرقی‌ای تدارک دیده شامل نان داغ تازه، پنیر، خامه پسته‌دار و چایی. ما تنها هستیم: همسر و دختر کوچک او به خانه برادر رفته‌اند.

ساعت ۷ صبح را نشان می‌دهد. امروز روز سختی خواهد بود، دستمال‌های ما تمام شده و باید به سبک شرقی نظافت کنیم. قضیه یه خورده مشکل شد. مانل در استفاده از دست چپ و راست مانده است و نمی‌داند آیا دردسری درست نمی‌شود؟

می‌رویم برای مشهد بلیط اتوبوس بخریم. مشهد نزدیک مرز ترکمنستان است. در موزه ایران باستان که منعکس‌کننده تاریخ ایران است اهمیت برجسته بودن سرزمین پارس را در ارتباط با فرهنگ و تاریخ کهن این اقلیم درمی‌یابیم. در دفتر ابراز نظر و عقاید بازدیدکنندگان از موزه به یادداشت‌هایی از هموطنان‌مان برمی‌خوریم. تونی از تورتوسا نوشته: که چه چیزهای شگفت‌آوری در موزه هست که به شکل اغراق‌آمیزی واقعی است. مارگریتا و وینسنت نوشته‌اند: که آمده‌اند از نوابغ چیزی یاد بگیرند. یکی دیگر هم همین‌جوری الکی قلم زده است.

قصد داریم از بازار تهران بازدید کنیم. از کنار اتومبیل‌ها چپ اندر قیچی رد می‌شویم و بعد از کلی پرس و جو، بالاخره با افتخار به آن می‌رسیم. موتورسیکلت‌ها، چرخ‌های دستی، چادر، خریداران و فروشندگان همه در مسیری که عرض آن بیش‌تر از ۳ متر نیست حرکت می‌کنند. خیابان اصلی با دکه‌ها و انشعاب‌هایی در هر طرف که شاید بیش از یک کیلومتر باشد، اگر قبلا آن را ندیده باشی غیرقابل تصور است. از اولین خروجی که پیدا می‌کنیم راه را ادامه می‌دهیم تا به هوای تازه برسیم. سعی می‌کنیم از خیابان از جایی که مجاز است عبور کنیم، ولی حسب‌المعمول هیچ‌کدام توقف نکردند. در یک چنین شرایطی بهترین راه حل آن است که نزدیک یکی از مردم بومی همان‌جا ایستاد و هرکاری که او کرد آدم همان کار را تقلید کند، اما در حال حاضر کسی دم دست نیست. قبل از آن‌که قدم برداریم به سمت راست نگاه می‌کنیم، اما همین که می‌خواهیم راه بیفتیم یک موتورسیکلت از خلاف جهت، یعنی سمت چپ ظاهر می‌شود. یواش یواش جلو می‌رویم و میان اتومبیل‌های هول و عجول خودمان را می‌جنبانیم که یکهو یک پیکان با نوارهای پهن نارنجی ما را در آخرین لحظه به آسفالت خیابان میخکوب می‌کند. فکر می‌کنیم که توقف می‌کند ولی او بوق زده و به سرعت برق رد می‌شود. اگر به وسط خیابان رسیده بودیم هر اتفاقی دیگر ممکن بود بیفتد. اما به‌نظر می‌رسد مثل این‌که طوری نشد.

نزدیک بازار بزرگ، بازار دیگری اما کوچک‌تر که شامل دارو و مواد شیمیایی می‌شود برپاست. مغازه‌ها کوچک هستند، اما تعدادشان به ده‌ها می‌رسد. ظرف‌ها، تنگ‌ها، بشکه‌های مواد

سمی را هر جور که بتوانند حمل و نقل می‌کنند. داریم درباره‌ی مرکز شهر تهران حرف می‌زنیم، خیابان‌ها پر است از تمام چیزهایی که اگر در هر جا مسئله‌ی بزرگی قلمداد شود، این‌جا هیچ اهمیتی ندارد.

زنان در ایران

نمی‌خواهیم بگوییم خوب است یا بد، ما فقط ملاحظه کردیم که چهره زنان ایران بهتر قابل دیدن است تا در کشورهای ما، چون زمینه مشکی رنگ لباس‌هایشان نور را جمع می‌کند. درست مثل عکس‌های سیاه و سفید که زمینه مشکی عکس باعث می‌شود جزئیات سفید تصویر بهتر مشاهده شوند.

توی خیابان زنان زیادی را ممکن است بتوان دید که روی بینی‌شان چسب زده‌اند. گفته می‌شود که اخیرا بینی نوک‌تیز سر بالا مد شده است بنابراین دست به عمل زیبایی می‌زنند. البته جریان مد در همه جای دنیا یک‌جور است.

در تهران تصویر رهبران مذهبی ناظر بر همه چیز است. در ساختمان‌های اداری، در رستوران‌ها، روی دیوار خیابان‌ها، در کنار دستورات و نوشته‌های شرعی و شعائر سیاسی. ایران کشور تضادهای گفتاری است، سرزمین مباحثه میان معنویات و پیشرفت به سبک غربی است. این‌جا نمی‌توان از طریق کارت اعتباری بین‌المللی یا چک‌های مسافرتی امریکایی هزینه‌ها را پرداخت کرد. اما سیگار مارلبورو دود می‌کنند، لباس ورزشی با اسامی امریکایی روی سینه و مارک‌هایی مثل تگزاس، ایلی نویز یا کنتاکی می‌پوشند. زنان باید کاملا پوشیده بوده و عمدتا مشکی‌پوش هستند. اما چندتا جوان تی‌شرت‌هایی با مارک Fubu ۱۵ یورو پوشیده‌اند.

یک روزنامه انگلیسی زبان می‌خریم: "*هیچ‌چیز مانع بوش برای حمله‌نکردن به عراق نمی‌شود*". از این قضیه ما نیز خوشمان نمی‌آید. آن‌ها باید مذاکره کنند و مسائل‌شان را حل کنند. حداقل حمله را دو هفته به تاخیر بیاندازند تا ما به اندازه کافی از منطقه دور شده باشیم.

در ایران نیوز آمده علی یونسی وزیر اطلاعات مردم را به آرامش دعوت می‌کند و اعلام می‌کند ایران هدف حمله آمریکا نیست ولی اگر بخواهند ایران را به سمت جنگ سوق دهند ایران با تمام قوا به تنهایی و مستحکم از خود دفاع خواهد کرد. در صفحه‌ی آخر هم عکس دو فوتبالیست صفحه را مزین کرده و پیروزی تیم کرونا بر والنسیا در جام لیگ برتر و کسب جام قهرمانی خبر دیگر ورزشی است. حقیقتا ما باید از صدقه سری فوتبال و این تیم‌ها در دنیا برتری خود را نشان دهیم و متاسفانه



مانل و مهندس حمزه شفیعی

این‌جوری اسپانیا تبدیل به خبری در مطبوعات شود.

حمزه امروز می‌گوید که خوشحال است چون نامه‌ای از سفارت لهستان برایش آمده که با ویزایش برای گذراندن دوره کلاس‌های اسپرانتولوژی و میان ـ زبان‌شناسی در دانشگاه ورشو موافقت شده است. به ترمینال می‌رویم. کمک‌راننده‌ها مقصد اتوبوس و مارک اتوبوس را برای جلب مسافر فریاد می‌کشند. با حمزه خداحافظی می‌کنیم و محکم یکدیگر را در آغوش می‌کشیم.

تاکسی‌ها در تهران

در ایران و به خصوص در تهران تاکسی‌ها عمومی هستند. یعنی این‌که، می‌توانند ۵ تا مسافر سوار کنند، دو نفر به هم چسبیده و فشرده در جلو و سه تا عقب. برای گیرآوردن تاکسی باید کنار خیابان ایستاد، و موقعی که تاکسی توقف می‌کند بگویی کجا می‌روی. اگر به مسیر بخورد، می‌توان سوار شد؛ و گرنه باید صبر کنی تا یکی دیگر برسد. پس از رسیدن به مقصد، سر قیمت چک و چانه بزنی چون از قبل نمی‌شود آن را تعیین و مشخص کرد چون وقتی تاکسی گیر می‌آوری باید سریع سوار شوی. در ایران هیچ‌چیز قیمت ثابتی ندارد و همان‌طور که حمزه گفت برای هر چیز سر قیمت باید به توافق رسید.

توی اتوبوس می‌نشینیم و حرکت به سمت مشهد. خبردار می‌شویم که دو تیم مالاگا و رئال بین خود مسابقه‌ای برگزار کردند. جالبه، مسافرهای دور و بر ما اصطلاحاتی را که مربوط به تلویزیون است کاملا بلد هستند تلفظ کنند و همون‌جوری دقیق به کار می‌برند. اتوبوس قابل قبولی است: کولر، تلویزیون، سبدهای گل تزیینی در عقب. خیلی خوبه، به عنوان عصرانه به مسافرها چیپس و آب پرتقال می‌دهند.

فردا به مشهد در نزدیکی مرز ترکمنستان می‌رسیم. این مرز مرکز دزدها و باندهای قاچاق است. به‌زودی اولین ریسک گذر از بر و بیابان را شروع خواهیم کرد.

اسلام در خلوص و پاکی

روز دهم

اتوبوس طول شب را نسبتا خوب طی کرد. همسایه‌هایمان نام شهرها را در طول مسیر آهنگین تلفظ می‌کنند، گویی بر این باورند که نام همه‌ی آن‌ها در خاطر ما خواهد ماند.

مشهد شهر مقدسی در دنیای اسلام است و در اصل برای رهبران سیاسی. آن‌جا امام رضا امام هشتم شیعیان دفن شده است. مشهد در ۹۰۰ کیلومتری شمال شرقی تهران است. بارگاه امام رضا باعث پیشرفت مشهد و پسرفت همسایه‌اش توس شده است. توس زادگاه معروف‌ترین شاعر ایرانی، فردوسی است. ایل غارتگر و لجام گسیخته چنگیزخان برای این شهر هیچ باقی نگذاشت و همه را کشت و سوزاند و به یغما برد. بعدا، به خاطر رشد مشهد، این شهر ساده به همراه خرابه‌هایش باقی ماند. پارک و بنای آرامگاه فردوسی یادآور اهمیت باستانی این شهر است که از آن گرفته شده است.

با سعید اسپرانتودان جوان در ایستگاه اتوبوس قرار داشتیم. ترمینال خیلی وسیع است و ما تا دو ساعت نتوانستیم یکدیگر را پیدا کنیم. صبحانه‌ای که می‌خوریم کمی بیش‌تر از یک یورو هزینه برمی‌دارد شامل ۲ تا ساندویچ، ۲ تا آب پرتقال، دوتا شیرینی و چای. تصمیم داریم دنبال هتل بگردیم و با تاکسی سراغ ۵ تا از آن‌ها می‌رویم ولی هیچ‌کدام اتاق خالی ندارند. به کیهان تلفن می‌کنیم. او ما را می‌پذیرد و به راننده آدرس می‌دهد تا ما را نزد او ببرد.

کیهان اسپرانتو را خیلی وقت است که فرا گرفته، او پزشک و متخصص بیماری‌های قلبی کودکان است و اکنون در منزل‌اش می‌باشد و این برای ما بسیار حائز اهمیت است. او به‌زودی برای اشتغال به تهران نقل مکان خواهد کرد. آپارتمان او ۲۴۰ متر است با تمام امکانات متداول. پدر وی نیز پزشک و استاد دانشگاه است.



مانل ، دکتر کیهان صیاد پور، یوآخیم

اتومبیل کیهان دوو ماتیز است، او ما را در دیدار از شهر و دیدنی‌های آن همراهی کرده و برنامه سفر مرزی ما را به ترکمنستان سازمان‌دهی می‌کند. ما خوش‌شانس هستیم، زیرا امروز روز آزاد دکتر کیهان است و برای ما وقت دارد. به توس می‌رویم از آرامگاه فردوسی بازدید می‌کنیم، سپس به زیارتگاه امام رضا می‌آییم. این زیارتگاه در محدوده سرزمین‌های اسلامی به عنوان یکی از زیباترین معابد به شمار آمده و نقش برجسته‌ای دارد. بزرگی ساختمان، وسعت محدوده درها و گنبدهایی از طلای ناب، سرامیک‌کاری به تفصیل با زمینه‌های آبی، سبز و خاکستری، اتاق‌هایی پوشیده از آینه‌کاری تکه‌ای، لوستر بزرگی که در وسط آویزان است. بیرون خورشید خسته از کار یکنواخت داغ‌کردن شن‌های بیابان، با خوشحالی شاهد انعکاس نورش بر گنبدهایی از طلای خالص است. یک اثر شگفت‌انگیز حقیقی از دیگاه مادی. از نقطه‌نظر مذهبی، این مکان به شکل خارق‌العاده‌ای جلوه می‌کند، چون راس ساعت دعا و نیایش، هزاران آدم به دیدار هم می‌شتابند، و بدون کفش در حالی‌که به مکه (قبله) نگاه می‌کنند، دعا می‌کنند. در همه‌ی میادین، اتاق‌ها و سالن‌ها، در جای جای این محدوده تلون رنگ موج می‌زند. می‌گویند، هر ساله بیش از ۲۰ میلیون نفر و از جمله کشورهای اسلامی به مشهد و این زیارتگاه می‌آیند.

شام به سبک شرقی، تاجی مدور و کامل بر سر روز می‌گذارد. روی فرش می‌نشینیم و برایمان نان داغ تازه از تنور درآمده به همراه ماستی که با آب گازدار مخلوط است (دوغ) می‌آورند. سپس پیپ مخصوص بزرگی را که پلق پلق‌کنان با آن دود می‌کنند (قلیان) جلویمان می‌گذارند. به همراه موسیقی و نور مهتاب، و شبی خنک! اوه، هیچ‌چیز نمی‌تواند جای این لحظه را برای ما بگیرد! دکتر کیهان ما را به یکی از بهترین رستوران‌های مشهد دعوت کرده است. جای سپاس و قدردانی دارد.

نظر شما راجع به ایران چیست؟

روز یازدهم

چه شگفت‌انگیز، الان ۱۰ شبانه‌روز است که سفر خود را آغاز کرده‌ایم. امروز از این مرز زمانی می‌گذریم، هرچند به نظر می‌رسد که ۳ ماه قبل استارت آن را زدیم. همان‌قدر که آدم دیدیم، به همان اندازه شیوه‌های گوناگون زندگی را ملاحظه کردیم و متنوع غذا خوردیم، به همان اندازه تجربه کسب کردیم، و نمی‌دانیم که این ۷۰ روز باقی‌مانده جای خالی‌ای در

نهان‌خانه‌ی ذهن ما باقی خواهد گذاشت یا نه.

نمی‌دانیم امروز چندشنبه است. سحر و جادوی سفر ما تا به امروز در این است که استفاده از زمان خالی و فرصت اضافی هر بار شکل و شمایل‌اش عوض می‌شود، و دقیقه یا ساعت بسته به ارزش مکانی که آن‌جا هستیم شرایط گذشتن‌شان را تعدیل و اصلاح می‌کنند و مثل زندگی روزمره نیست که گاهی وقت آن‌چنان به سرعت می‌گذرد که آدم باورش نمی‌شود و گاهی با هزار التماس باید هر دقیقه را سپری نمود. این سفر آن‌طور که پیش‌بینی کرده بودیم پیش نخواهد رفت ـ که در حقیقت هم هدف نهایی ما خیلی سخت است ـ اما خاطرات و آرزوهای ما گم نخواهند شد.

امروز در ایران روز زن است که آن را جشن گرفته‌اند. روزی برای مادران و همسران. ما هم با صبحانه جشن می‌گیریم که شامل مربای انجیر و نسکافه است و قطعا ما را برای بخشی از روز سیر نگه می‌دارد. با دکتر کیهان که نامش در زبان فارسی به معنی جهان هستی است وداع می‌کنیم؛ جهان هستی او تا ابد با ما خواهد بود.

پس از برنامه‌های پریروز قرار شد با سعید دیداری داشته باشیم و امروز کارها خیلی بهتر با هم جفت و جور می‌شود. او جوانی ۲۶ ساله است که با پدر و مادر و خواهرش زندگی می‌کند. سعید ما را به خانه‌اش دعوت می‌کند. آشپزخانه‌ای بزرگ، سالنی با فرش و کاناپه و تلویزیون، سه اتاق خواب. درست برعکس خانه‌ی ما، که کاناپه‌ها و تلویزیون در عقب‌ترین گوشه اتاق واقع شده‌اند. از مبل‌ها موقع نوشیدن چای استفاده می‌کنند اما وقتی بخواهند تلویزیون نگاه کنند روی فرش می‌نشینند. آشپزخانه به‌قدری بزرگ است که روی زمین دستمال بزرگ پلاستیکی (سفره) پهن می‌کنند و غذا می‌خورند. سرویس بهداشتی در حیاط است و در محوطه داخلی خانه چون بدون کفش راه می‌روند در نتیجه برای رفتن به حیاط و غیره از صندل‌های کائوچویی (دمپایی) استفاده می‌کنند.

سعید با یک کنجکاوی ساده به اسپرانتو رسیده بود. او شنیده بود که زبان آسانی وجود دارد که می‌تواند جانشین همه‌ی زبان‌های ثانوی دیگر شود، برای همین آسمان و زمین را تکان داده و گشته بود تا بالاخره کلاسی پیدا می‌کند و اسپرانتو را فرامی‌گیرد. او فارغ‌التحصیل رشته ریاضی است اما هنوز شاغل نیست ولی در سعی و تلاش برای امرار معاش است و در وقت آزادش به تدریس اسپرانتو می‌پردازد. او به ۱۰۰ نفر از پناهندگان افغانی که به مشهد آمده‌اند اسپرانتو یاد می‌دهد.

****

ادیان در آسیای مرکزی

بیش‌تر ادیان در آسیای مرکزی متولد شده و در سرتاسر دنیا رواج یافته‌اند. همه‌ی آن‌ها برای خود دوران افتخاری دارند. بسیاری از این ادیان مذاهب و شاخه شعبه‌هایی دارند و آن مذاهب خود به بخش‌های دیگری تقسیم می‌شوند. جاده ابریشم در عین بازرگانی بودن جاده‌ی معرفت و آگاهی نیز بوده است. کسانی که برای تجارت از طریق این جاده کالا حمل و نقل می‌کردند خود به آگاهی و گسترش و انتقال باورهای مذهبی می‌پرداختند. ادیان و مذاهبی ماندگار شدند که توسط دولت‌ها مورد حمایت سیاسی قرار گرفتند و مسیحیت، اسلام و بودائیسم قدرت یافتند و مابقی ناپدید شدند. اشاره کوچکی به ادیان مانوی، زرتشتی و نستورانی می‌کنیم.

ـ مانویت: بنیان‌گذار این آیین مانی و کتاب‌های اوست که برگرفته از اصول دین مسیح و نیکی بوده، و خود را با موسی و عیسی همانند و یکی دانسته و پدر ابدی خوانده است. اما برخی اصول از بدی سرشته گرفته و مانی خود را پادشاه ظلمات و تاریک دانسته است. این آیین در کشورهایی مثل ترکستان، چین، هند و تبت رواج یافت.

ـ آیین زرتشتی: که برگرفته از نام بانی آن زرتشت است با اصول یکتاپرستی، نیکی و پلیدی، و محتویاتی بلیغ و فصیح و نیرومند، کم‌کم در سطح ایران جاری شد و تولد یافت. سپس به چین رسید و بعدها در هند جای گرفت که هنوز هم برقرار است.

ـ آیین نستورانی: بعد از این‌که پاپ رم، نستور شیخ و اسقف بزرگ استانبول را به خاطر اختلاف نظری که درباره‌ی مسیح داشت محکوم و مطرود اعلام نمود، نستور خود کلیسای اسقفی جداگانه‌ای برپا ساخت.

مارکوپولو در کتاب خود توضیح می‌دهد این کلیسا خیلی باقدرت بوده و پیروان بسیاری در ترکستان و مغولستان دارد

این مذاهب با ظهور و رواج اسلام در آسیای مرکزی همگی کنار رفتند.

کامیون‌هایی پر از خربوزه از جلوی چشم می‌گذرند. خربوزه مشهدی در تمام ایران معروف است. توی بازار پر از مغازه‌های زعفران فروشی است؛ این کالا را به خاطر بالا بودن قیمت‌اش طلای سرخ می‌نامند. یک تاکسی می‌گیریم تا به ایستگاه قطار

برویم. سعید توضیح می‌دهد که صدای زن برای آوازخوانی به تنهایی ممنوع است و حداقل باید ۳ نفر باشند.

به ایستگاه می‌رسیم و سوار قطاری می‌شویم که خیلی عالی مجهز شده است ـ و بهترین قطاری است که بعد از آلمان سوار آن شده‌ایم ـ توی کوپه سه تا همسفر سرخسی سر ما را خوب گرم کرده و گذشت زمان را برایمان دلپذیر می‌کنند. محمدعلی خبرنگار است و می‌گوید که می‌خواهد با ما مصاحبه کند ولی کِی، معلوم نشد. در طول صحبت‌های ما قطار در وسط بیابانی پیش می‌رود که فقط در آن درخت‌های پسته دیده می‌شود و نمونه محصول این منطقه است. در کنار ریل‌ها محافظ‌های چوبی مانع از مسدود شدن ریل‌ها از شن به هنگام طوفان می‌شود. غروب خورشید در این استپ بی‌انتها اعجاب‌آور است و یوآخیم از فرصت استفاده کرده و از پشت شیشه پنجره کوپه از این منظره عکسبرداری می‌کند.

توجه و حساسیت ایرانی‌ها نسبت به نظر ما درباره‌ی خودشان با سعی و تلاشی که برای راحتی ما می‌کنند خیلی واضح و آشکار است. از نظر ما ایران شگفت‌انگیزترین کشور خواهد بود. در خانه، تلویزیون و مطبوعات حسب‌المعمول تصویر کم‌رنگی از واقعیت را ارائه می‌کنند و آن‌چه ما می‌بینیم خیلی متفاوت و منفک از چیزی است که در رسانه‌ها مطرح می‌شود. مردم مهربان‌اند، همیشه آماده‌اند تا کمک کنند و به مهمانان خود توجه و عنایت دارند و این التفات را نشان می‌دهند. عطوفت و احساسی که ما تجربه کردیم کاملا غیرقابل پیش‌بینی بود.

جوزف پلا می‌گفت برای این‌که خوب سفر کنید لازم است که بخوابید، چون جور دیگری نمی‌شود که آدم کاملا برای موارد مختلف ارزش قائل شود. ما نیز روزهای بسیاری آن‌قدر که لازم بوده است نخوابیده‌ایم. دوتا تخت در هتل ابریشم منتظر ماست و بنا به توصیه‌های نویسنده باتجربه‌ی کاتالونیایی (جوزف پلا)، سعی خواهیم کرد چیزی حدود ۱۰ ـ ۱۲ ساعت افق و گستره‌ی فکری خود را از هر قید و بندی رها ساخته و بگیریم راحت بخوابیم.







- سایتی چند زبانه است که با هدف اطلاع‌رسانی به کاربران اینترنت درباره‌ی زبان بین‌المللی اسپرانتو و کمک به ایشان برای فراگیری آسان و رایگان این زبان راه‌اندازی شده است. سایت جدید *lernu!* در سال ۲۰۱۳ با کلاس‌های جدید و استفاده از متدهای امروزی و موضوعات روز و آینده راه‌اندازی می‌شود. پایه‌های آموزشی از مبتدی تا پیشرفته برای کودک و بزرگسال، مناسب برای تمام سطوح سنی به شکل خودآموز و یا همراه با مربی و زبان‌یار.
- وجود ابزارهای گوناگون برای کمک در یادگیری و تمرین عملی دانسته‌های شما و آشنایی با جامعه اسپرانتو.
- Utilaj frazoj: جملات مفید که لیستی از متداول‌ترین جمله‌ها در موقعیت‌های گوناگون است.
- Bildovortaro: واژه‌نامه‌ی مصور، کلمه‌ها با موضوعات گوناگون، که بوسیله عکس‌های بسیار عالی ترسیم شده‌اند.
- Vortlernado: صفحه‌ی "واژه‌آموزی" به شما کمک می‌کند تا واژه‌های جدید را وارد کنید و فهرست واژه‌ها را در طبقات گوناگون پیدا کنید.
- Vorto de tago: واژه‌ی روز، یک سرویس روزانه است که بوسیله آن یک کلمه اسپرانتو به همراه مثال و توضیح و کاربرد آن دریافت می‌گردد.
- Ekzercoj:تمرین جهت کنترل درس‌های فراگرفته شده.
- آزمون‌ها: سنجش دقیق دانسته‌های شما.
- کتاب‌ها و بخشی‌هایی از صفحات *lernu!* که قابل دانلود کردن در کامپیوتر بوده و در قالب PDF, HTML MP3 می‌باشد.
- کتابخانه: حاوی مثال‌های خواندنی و شنیدنی ادبیات و موزیک اسپرانتویی، توصیه‌های خواندنی، ضرب‌المثل‌ها، لطیفه‌ها و نمونه مقالاتی از مطبوعات مختلف اسپرانتو است.
- واژه‌نامه‌ها: اگر روی هر کلمه در متن‌های اسپرانتویی کلیک کنید، واژه‌نامه فعال شده و معنی آن را به شما نشان خواهد داد.
- پیام‌رسان فوری: برای استفاده از زبان در ارتباطات مستقیم.
- گفت و شنود: برای مباحثه در زمینه‌های گوناگون، سوال از دیگر کاربران، و آشنایی با جامعه‌ی *lernu!*
- اگر می‌خواهید صفحات را به زبان فارسی ببینید: fa.lernu.net

اسپرانتو زبان بسیار مناسبی برای ارتباطات است.

اسپرانتو در یادنما و پیکره‌های یادبود

مجموعه‌ای مصور از ۱۰٤٤ یادنمای مربوط به دکتر زامنهوف و اسپرانتو در ٥٤ کشور دنیا در طول صد سال ۱۹۹٦ـ ۱۸۹٦

(بخش پنجم)

هوگو رولینگر

برگردان: رازمهر پرتو

مشخصات فنی کشتی اسپرانتو:

سال ساخت: ۱۸۹۶	تیر انتهایی: ۲/۲۶ متر	توان موتور: ۱۴۰اسب بخار
زمان غرق: ۱۹۶۶	وزن: ۲۶۲ تن	نوع: بخار دوسیلندری
پهنا: ۴۲/۳۰ متر	سرعت: ۶ گره دریایی	مخزن سوخت ذغالسنگ: ۳۲ تن

سند رسمی برای تعیین هویت کشتی، در فهرست رسمی کشتیرانی، در اداره مربوطه در مالاگا انتشار یافت. اما موقعیت اسپرانتوگرایی در آن شهری بندری اندلسی در طول دورانی که کشتی در جریان خدمات دریایی بود در سال ۱۸۹۶ چگونه بود؟

خب، یکی از اولین اسپرانتودانان در اسپانیا درست در مالاگا اقامت داشت: خوزه رودریگوز هوارِتاس آموزگار. در سال ۱۸۹۰ اولین خودآموز اسپرانتو را برای اسپانیایی‌ها تالیف نمود، ۱۸۹۱ اولین انجمن اسپرانتو اسپانیا را در مالاگا تاسیس کرد (که البته پنجمین انجمن در دنیا بود). وی از شهرت و اعتبار بالایی در مالاگا برخوردار بوده و دوست خصوصی یکی از وکلای مجلس اسپانیا بود. شخصیت برجسته‌ای داشت و مسلما در روان‌سازی جریان نام‌گذاری یک کشتی به نام "اسپرانتو" به‌طور شاخص نقش مهمی داشت.

حال مدتهاست که صدای ور ور کشتی "اسپرانتو" خاموش شده است ـ که احتمالا به عنوان اولین نمونه یادواره‌های زامنهوف/ اسپرانتو در تمام دنیا می‌توان ار آن نام برد. آه! ای زبانی که نام خود را به این راهنورد دریایی امانت دادی تا ابد بازهم باید شنیده شوی!

در هلند: سه کشتی به نام "اسپرانتو" مداوم در تردد دریایی هستند.

در سرزمین پر کانال هلند، هنوز این سه کشتی همچنان در حال تردد هستند، و نام اسپرانتو را دارند. چنان‌که Helmut Klünder گزارش می‌کند شناسنامه رسمی آن‌ها به این شرح است: (صفحه بعد)

اکنون سال‌های بسیاری گذشته است و اسپرانتو در ته بستر دریا، بندرگاه رودخانه‌ای لاس پالماس منطقه‌ی گران کاناریا آرمیده است. در پایان سال ۱۹۶۶، پس از ۷۰ سال خدمات دریانوردی، به آرامی و در سکوت به زیر آب رفت.

شماره رسمی کشتیرانی	۲۱۰۰۰۵۲	۲۳۰۳۸۳۵	۲۳۱۳۹۲۹
نام:	اسپرانتو	اسپرانتو	اسپرانتو
نوع:	باری ـ موتوری	روباری ـ موتوری	باری ـ موتوری
کشور سازنده:	هلند	هلند	هلند
مالک:	Pols Jahn, Lochem	Wal J. Van Der, Oostrum	Esperanto VOF, Papendrecht
سال ساخت:	۱۹۲۳	۱۹۲۸	۱۹۵۸
طول:	۶۹ متر	۳۱ متر	۹۹.۹ متر
پهنا:	۹.۵	۶.۶	۹.۵
ظرفیت:	۱۰۲۴ تن	۲۱۶ تن	۱۸۲۲ تن
تاریخ ثبت:	۳۱ دسامبر ۱۹۲۶	۱ ژانویه ۱۹۲۸	۳۱ دسامبر ۱۹۷۳



ادبیات نهضت اسپرانتو ترجمه کامل اثر معروف آلجیری دانته "کمدی الهی" را (در حدود سال‌های ۱۹۱۸ ـ ۱۹۱٤) مدیون **Giovanni Peterlongo** است. این ترجمه در سال ۱۹۵٤ توسط پسر او مهندس **Paolo Peterlongo** انتشار یافت. او کسی بود که این شایستگی را داشت تا چنان اثر پیچیده ادبی را بسی زیبنده غنای بیشتری بخشد، این ترجمه به‌خاطر کیفیت اشعار و امکانی که اسپرانتو در آن نهاده بود اثری بی‌همتا شد، به‌خاطر تصاویری با طراحی های پوست‌نما کاری از **Sandro Botticelli** و به‌خاطر جلدی که چاپ آن درخور ظرافت و سلیقه بود. تابلوی بالا به‌افتخار **Giovanni Peterlongo** در سال ۱۹۷۳ ساخته و افتتاح گردید.

اینک ترجمه متن تابلو:

"مروجان زبان جهانی مصادف با چهل و چهارمین کنگره اسپرانتو ایتالیا یاد دکتر **Giovanni Peterlongo** (۱۹٤۱ ـ ۱۸۵۶) انسان‌دوست، قاضی و مترجم اثر جاودانه "کمدی الهی" را گرامی می‌دارند." **Trento** ۲۲ ـ ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۳



سال ۱۹۳۳ در افتتاحیه بنای یادبود زامنهوف در **Bergen-op-Zoom** هلند، لیدیا زامنهوف حضور داشت (در عکس او را به همراه **Dick M. Pot** ملاحظه می‌کنید). در زمان اشغال هلند توسط نازی‌ها بخشی از این بنا تخریب

گردید، لیکن در ۱۹۸۳ بازسازی شد. این بنا از سه قسمت تشکیل شده است: پایه ستون، ستون، و کره. پایه ستون مستحکم و سفیدرنگ و نشانه قدرتی عظیم است که به آن وسیله زامنهوف زبان اسپرانتو را تالیف نمود. پایه ستون به شکل ستاره پنج پر است؛ که سمبل پنج قاره جهان می‌باشد. ستون نیز دارای تراش پنج قسمتی است اما رنگ آن رنگ امید یعنی سبز است. روی ستون بخش کروی شکل بنا مشاهده می‌شود که مماس با نوک پنج گانه ستون است. آن ها با کلمات "اسپرانتو، زبان جهانی" به یکدیگر گره خورده اند،

یک تابلوی علمی در لهستان

تابلوی اسپرانتوزبان هواشناسی مستقیما مجاور خیابان اصلی بین **Szczecin** و **Gdańsk** در فاصله ۳۵ کیلومتری **Szczecin**، دقیقا در روستای **Kikorze**. این تابلو حدود ۲ متر ارتفاع دارد و نوشته روی آن:

از سراسر این مکان خط نصف‌النهار ۱۵ عبور می‌کند که زمان را به وقت اروپای مرکزی مشخص می‌نماید. به افتخار پانصدمین زادروز نیکلاو کپرنیک ۱۹۷۳ ـ ۱٤۷۳

که نشانه‌ای به این معناست: اسپرانتو برای همه ی انسان‌ها مقدر شده است و آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

گزارشی درباره **Esperanto Creek**، در آلاسکا توسط **William P. Vatbis** اهل **Spokane** و **J.Weks** اهل **Ancborage**:

در سال ۱۹۱۷ **G.L. Harrington** متخصص علوم هندسی نام **Esperanto Creek** را برای رودی در آلاسکا رسما به‌ثبت رساند. فهرست رسمی اسامی مکان‌ها درباره وضعیت این رود شرح می‌دهد:

Esperanto Creek رودی جاری به سمت شمال غرب ، واقع در ۳۶.۸ کیلومتری شمال غرب **Ophir**، در کوه‌های **Kibuch-Kuskokwim** ، در۱۵۶ درجه و ۵۰ دقیقه غربی و ۶۳ درجه و ۲۷ دقیقه شمالی. مشخصات نام: مکانی.

در سال ۱۹۰۸ شهر **Ophir** وقتی یک کارگر معدن که نامش همان بودآن‌جا طلا پیدا کرد تاسیس شد. در ۱۹۱۰ ، تعداد ۱۲۲ نفر در این شهر ساکن بودند اما ۱۹۳۰ این رقم به ۱۹ نفر رسید. در آن زمان در آلاسگا "تب طلا " همه را در برگرفته بود و جویندگان طلا در سراسر منطقه پراکنده شدند. شاید یکی از جویندگان طلا که اسپرانتودان بوده این رود را **Esperanto Creek**، نامیده است.

تابلو یادگاری در پزنان، لهستان و متن زیر عکس: لودیک زامنهوف (۱۹۱۷ ــ ۱۸۵۹) پزشک، زبان‌شناس، و خالق زبان بین‌المللی اسپرانتو. تحت نام مستعار دکتر اسپرانتو در سال ۱۸۸۷ خودآموز این زبان را به همراه واژه‌نامه تحت عنوان "زبان بین‌المللی" منتشر کرد. مجموعه‌ای از آثار ادبی بین‌المللی را به اسپرانتو ترجمه نمود، و به این زبان آنتولوژی متن‌های ادبی را به چاپ رساند. وی آثار بسیاری را با موضوع مسائل و مشکلات زبان بین‌المللی تالیف کرد.



SABADELL, TERRASSA, LIMOGES؟

کدام شهر اولین بار نام زامنهوف یا اسپرانتو را به خود اختصاص داد؟

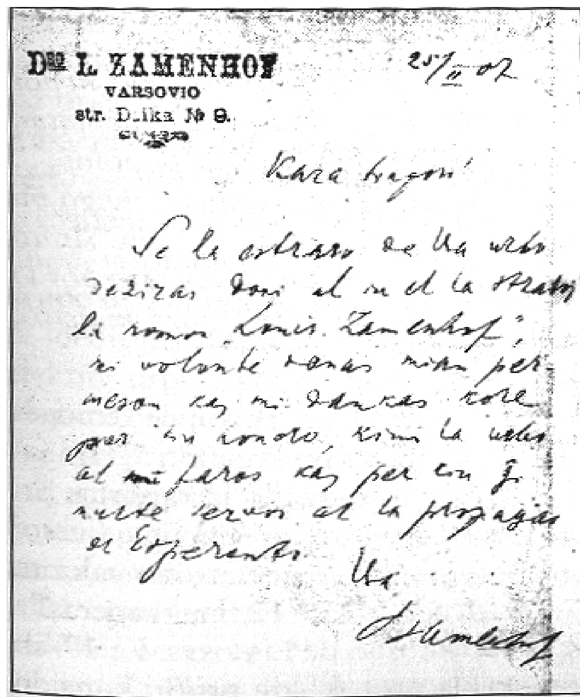
سوال درباره شهری است که در آن اولین بار رسما خیابان یا میدانی زامنهوف یا اسپرانتو نام‌گذاری شد، تاکنون در ادبیات ما موارد متنوعی پس از بیش از صدسال اسپرانتوگرایی معرفی شده است. در کتاب "دکتر و زبان اسپرانتو" تالیف Holzhaus در صفحه‌ی ۱۰۷ می‌خوانیم، که شهر فرانسوی LIMOGES اولین بار در دنیا خیابانی را "زامنهوف" نام‌گذاری کرد یعنی در سال ۱۹۰۷. گواه این مدعا نیز نقشه شهر مورد نظر است. اما منابع دیگری اطمینان می‌دهند، که اولین بار این امر در SABADELL انجام شده است. این شهر بود که در سال ۱۹۰۹ مصادف با برگزاری کنگره جهانی اسپرانتو در بارسلون، اقدام به نام‌گذاری نمود. مجله اسپرانتو شماره ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۲ می‌نویسد، که *"شهرهای کاتالونیایی TERRASSA و SABADELL مفتخر به نام‌گذاری خیابان و میدان خود به اسم زامنهوف برای اولین بار شدند. در TERRASSA [این خیابان] اولین راه و مسیری است که نهضت ما را ارج می‌نهد . . ."*

در سال ۱۹۱۳ در پاریس این گزارش را اداره مرکزی اسپرانتودانان، طبق "گزارش رسمی کنگره جهانی اسپرانتو در کراکو"، آگوست ۱۹۱۲، نیز تایید می‌کند،

فرهنگ جامع اسپرانتو ۱۹۳۳/۳٤، حاوی فهرست اقلامی درباره ۵۱ شهر است که در شرایط مشابهی بوده و نقل قول صریحی را در نزدیک‌ترین زمان دارد، "بلوار دکتر زامنهوف"، ۱۹۱۲، در سابادل.

به مدد اسناد تاریخی می دانیم، که در TERRASSA شنبه ۲۹ ژوئن ۱۹۱۲ میدان دکتر زامنهوف افتتاح شد. دو هفته بعد، یکشنبه، ١٤ ژولای ۱۹۱۲، شهر سابادل بلوار زامنهوف را افتتاح نمود. اما واقعا چه وقت "Rue Zamenhof" را در Limoges افتتاح کردند؟

تنها راه ممکن برای روشن شدن این معما نامه خود زامنهوف در ۲۵ فوریه ۱۹۰۷ است، که در آن به تقاضای گروه اسپرانتو Limoges پاسخ می‌دهد:


Dro L. ZAMENHOF
VARSOVIO
str. Dzika № 9.

25/II 07

Kara Sinjoro!

Se la estraro de via urbo deziras doni al unu el la stratoj la nomon Louis Zamenhof, mi volonte donas mian permeson kaj mi dankas kore por tiu honoro, kiun la urbo al mi faras kaj per kiu ĝi multe servos al la propagando de Esperanto.

Via
L. Zamenhof

ترجمه نامه:

"آقای عزیز!

اگر رؤسای شهر شما تمایل دارند که یکی از خیابان‌هارا به نام Luis Zamenhof نام‌گذاری کنند، من با کمال میل می‌پذیرم. قلبا از این‌که شهر چنین افتخاری به من می‌دهد و وجود آن خدمت بسیاری به تبلیغ اسپرانتو می‌نماید سپاسگزار هستم.

با احترام

ل. زامنهوف"

اما نامه‌ای را که زامنهوف به آن این پاسخ را داده است چگونه می‌توان یافت؟ اقامت شخصی من در Limoges موفقیتی نداشت. ۱۹۸۶ یک اتفاق خوشبختانه کمک کرد: در قصر گرسیون فرانسه در مدت سخنرانی من حضور Raymond Gueguen اهل Limoges باعث شگفتی من شد. چرا که او بعدا در بایگانی شهر خود نامه گروه اسپرانتو به دکتر زامنهوف را جستجو کرد و آن را پیدا نمود: ۱۵ فوریه ۱۹۰۷ آقای Léon Berland،



افتتاحیه خیابان زامنهوف در سابادل، اسپانیا، ۱۹۱۲

دبیر عمومی باشگاه اسپرانتودانان Limoges، اجازه دکتر زامنهوف را تقاضا می‌کند. اینک بخش‌هایی از نامه مذکور:

" عالیجناب استاد عزیز! به نام باشگاه اسپرانتودانان که در راستایی شناسایی و تبلیغ برای اسپرانتو به‌خوبی موفق به کسب تایید بخش بزرگی از ساکنان گردید، با عرض سلام خدمت عالیجناب محترم که برای بشریت و تفاهم میان ملت ها زحمات بسیاری کشیده ... امروز می‌خواهم راجع به فکری که به ذهنم رسیده با شما صحبت کنم، و برای تحقق آن نیاز به اجازه و موافقت شما دارم. من فکر کردم که نام شما را به یکی از خیابان ها اختصاص دهیم، ' خیابان لوئیس زامنهوف'. خواهشمندم موافقت‌نامه خود را برای ما ارسال دارید، وجود آن برای تبلیغات ضروری است. منتظریم پاسخ سریع شما را دریافت کنیم. استاد عزیز خواهش می‌کنم سلام محترمانه مرا بپذیرید".

بعد از ده روز زامنهوف موافقت خود را اعلام کرد. اما در آخر وقتی خیابان با نام زامنهوف افتتاح گردید هیچ‌کجا در بایگانی Limoges سندی پیدا نشد. ارگان وقت اسپرانتو فرانسه البته گزارش‌هایی در باب فعالیت‌های گسترده اعضا گروه جهت برگزاری جشن، کنسرت، سخنرانی و کلاس در Limoges در سال ۱۹۰۷ ارائه می‌کند. اما اشاره‌ای نسبت به نام گذاری خیابان نمی‌نماید. Raymond Gueguen به سند باارزشی در میان اسناد بایگانی‌ها دست یافت. آن ثابت می‌کند، که فقط در دسامبر ۱۹۱۲ بالاخره سند "Rue Zamenhof" (خیابان زامنهوف) در بین صورت جلسات باشگاه اسپرانتو Limoges پیدا می‌شود: ۱۷ دسامبر ۱۹۱۲ اعضای باشگاه دیداری داشته و صورت جلسه‌ای به زبان فرانسه در " دفتر گزارشات" تنظیم کردند. ما یادداشتی دست‌نویس پیدا کردیم: *"ریاست باشگاه آقای دوریس به نمایندگی از گروه به آقای ژانوت هم‌آرمان دوست‌داشتنی ما که خیابانی را به نام خالق اسپرانتو نام‌گذاری کرد تبریک می‌گوید. وی باعث شد ما اکنون در Limoges خیابانی به‌نام زامنهوف داشته باشیم"*، ترجمه تحت الفظی به فرانسه:

"... que à Limoges nous avons maintenant la Rue Zamenhof".

فهرست رسمی درباره خیابان‌ها در Limoges از سال ۱۹۱۳ در حقیقت در صفحه‌ی ۱۳۰۰ آن موجود است. بدیهی است که افتتاح این خیابان قبل از ۱۷ دسامبر ۱۹۱۲ است، اما احتمالا بعد از ژولای،

یعنی بعد از افتتاحیه میدان در Terrassa و خیابان در Sabadell، چون در سپتامبر ۱۹۱۲ سازمان جهانی اسپرانتو در مجله رسمی سازمان خویش "مجله اسپرانتو" رسما به مردم این موارد را اعلام و چاپ نمود. اگر این خبر اشتباه می‌بود، مسلما به نفع Limoge نبوده و آن گروه حتما خواستار تصحیح آن اشتباه می‌شدند.

روشن است که تا سال‌های بسیاری پیشنهاد خیابان زامنهوف در Limoge مورد بحث و بررسی جدی قرار نگرفته بود. در ماه می ۱۹۱۲ Leon Berland، دبیر عمومی انجمن Limoge به عنوان یکی از اعضاءِ هیات رئیسه شهرداری انتخاب شد. ۵ سال قبل خودش ایده‌ی خیابان زامنهوف را مطرح کرد، احتمالا فکر او زمانی به واقعیت پیوست که به عضویت هیات رییسه شهردار درآمد. اما یک معما باقی می‌ماند، که چرا در گزارش انجمن در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۲ نامی از آقای برلند در ارتباط با "Rue Zamenhof" برده نشده است.

خلاصه، برای شهر Limoge قطعا قابل تقدیر است که در سال ۱۹۰۷ اسپرانتیستی درست بیست سال بعد از چاپ "کتاب اول" (اولین کتاب آموزش اسپرانتو) ایده‌ای برای نامیدن خیابانی به اسم خالق زبان بین‌المللی و مولف آن زامنهوف داشته است.

با این وصف اولین افتخار برای زامنهوف در نامیدن خیابان یا میدانی به نام او در جای دیگری اتفاق افتاد، یعنی ۲۹ ژوئن ۱۹۱۲ در شهر کاتالونیایی Terrassa، وقتی که میدان Zaragoza در آن زمان نام جدیدی با عنوان "زامنهوف" به خود اختصاص داد.



خیابانی که طولانی‌ترین عمر را بدون هیچ وقفه زمانی داشته و نام زامنهوف را بر خود حفظ کرده است.
افتتاحیه ۱۹۱۲، Limoges، فرانسه



بنای یادبود در محوطه مجاور خیابان
Deribasovskaja 3، ادسا، اوکراین



تابلوی مدرسه اسپرانتو در هاوانا، کوبا



خیابان زامنهوف (افتتاح: ۱۹۵۹) و تابلو (دسامبر ۱۹۶۱)، مجارستان. ترجمه متن روی تابلو: "به یاد مبارز برجسته صلح و دوستی میان ـ مردمی دکتر زامنهوف لایوس، پزشک لهستانی، (۱۹۱۷ ـ ۱۸۵۹)، خالق زبان بین‌المللی اسپرانتو"



"یک خدا، یک جهان، یک زبان ارتباطی" ـ فرازی از انجمن مذهبی اسپرانتودانان ژاپن بر روی سنگ یادبود این انجمن در Kameoka



پرده‌برداری از تابلوی خیابان در Villarodona، اسپانیا



این خانه زمانی به خانواده زیبرنیک تعلق داشت که زوج جوان زامنهوف در آن اقامت داشتند، و آدرس آن حالا خیابان "زامنهوف ۵، کانوس" است. پس از ۱۹۹۳ این خانه مرکز انجمن اسپرانتو لیتوانی است.

IRANA ESPERANTISTO

IREA
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto N-ro: 5, Dua serio, Printempo 2013

Monda tago de akvo

Voĉlega programo ankaŭ por Esperanto

Floroj el florejo (Golestan) de Sadio

Scienca kaj Teknika Esperanto-Biblioteko

Internacia Verko : “Kjeŭ”

E@I lanĉis prikomputilan blogon

Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO estas kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia.



Kovrilo:



Persa kovrilo:



Grafikaĵo k enpaĝigo: Sabzandiŝan

Adresoj: Tehran, Iran
TTT-ejo : www.espero.ir
Retpoŝto: info@espero.ir

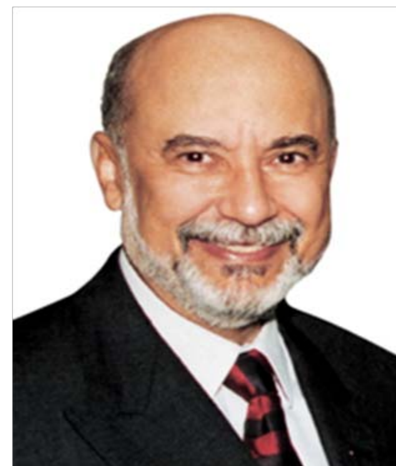
Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Enhavo:

La persa parto:

Monda Tago de Akvo

Paiva Netto*



Artikolo aperinta en centoj da gazetoj, revuoj kaj retejoj en Brazilo kaj en la mondo, je marto 2010.

Je la 22-a de marto 1992, Unuiĝintaj Nacioj ekdisvastigis "Universalan Deklaracion pri Rajtoj de Akvo". La intenco de tiu teksto estis interesigi kaj ekologie konsciigi loĝantarojn kaj ties registarojn, precipe koncerne la gravecon de akvo por homa postvivado. En la sekvinta jaro, je tiu sama dato, la Ĝenerala Asembleo de U.N. deklaris, ke la 22-a de marto estas Monda Tago de Akvo.

De tiu tempo, popoloj pli kaj pli maltrankviliĝadas pro manko de akvorimedoj. Iuj analizistoj antaŭvidas en ne tre fora estonteco militkonfliktojn, surbaze de konkurado por tiu altvalora likvaĵo.

MILITO PRO AKVO

Artikolo verkita de usona profesoro pri Ekonomiko Jeffrey D. Sachs, kiun oni publikigis en la ĵurnalo Valor Econômico, en aprilo 2009, estas unu plia konfirmo, ke bedaŭrinde tiu antaŭvidaĵo jam realiĝas: "Multajn konfliktojn kaŭzas aŭ bruligas manko de akvo. Konfliktoj – de Ĉado al Darfuro, en Sudano, de la dezerto Ogaden, en Etiopujo, al Somalio kaj tieaj piratoj, same kiel en Jemeno, Irako, Pakistano kaj Afganujo – okazadas sur granda regiono de sekaj landoj, kie manko de akvo kaŭzadas kolapson de rikoltoj, morton de brutaroj, ekstreman malriĉecon kaj malesperon."

Kaj la artikolisto raportas: "Unesko, organizaĵo de Unuiĝintaj Nacioj, publikigis antaŭ nelonge Raporton pri Akvoprizorgado en 2009; la Monda Banko disvastigis profundan studon pri Hindujo (Hinda Akvoekonomio: preparado por tumulta estonteco) kaj pri Pakistano (Pakistana Akvoekonomio: pligravigo de malsekeco); kaj Asia Society disvastigis ĝeneralan analizon pri aziaj akvokrizoj (La plej proksima azia defio: garantii akvoestontecon en tiu regiono)".

Vidu la situacion, al kiu ni alvenis. Urĝas haltigi tion. Sachs asertas, ke "tiuj raportoj enhavas similajn historiojn. La liverado de akvo estas ĉiam pli nesufiĉa en vastaj regionoj de la mondo, precipe en ĝiaj sekaj regionoj. La rapida pligraviĝo de akvomanko respegulas kreskadon de la loĝantaro, elĉerpiĝon de subtera akvo, malŝparadon, malpurigadon kaj grandegajn, pli kaj pli katastrofajn rezultojn je klimatŝanĝoj pro homa agado. La sekvoj estas doloraj: sekeco kaj malsato, forperdo de kondiĉoj por postvivado, disvastiĝado de malsanoj transdonataj per akvo, deviga migrado kaj eĉ militaj konfliktoj".

Kion fari antaŭ tia apokalipsa scenaro? La profesoro mem finas: "*Praktikaj solvoj inkluzivas multajn elementojn, interalie pli bonan administradon de akvorimedoj, teknologiojn pli evoluintajn por pligrandigi*

la efikecon en uzado de akvo kaj novajn investojn kune entreprenatajn fare de registaroj, fare de sektoro de entreprenistoj kaj fare de civilaj organismoj".

SENKONTROLAJ SENTOJ

Sed laŭ la sinsekvo de tagoj, tia problemo nepre kreskos, se oni ne starigos vere efikajn decidojn, kiujn oni ofte prokrastas. Eĉ en lokoj, kie tiu altvalora likvaĵo estas malabunda, homoj malrespektas tiun naturan elementon, sen kiu oni ne povas postvivi. Kiam homo havas senkontrolajn sentojn, tiam ĉio ĉirkaŭe kontaĝiĝas.

ALIREBLECO AL TRINKEBLA AKVO

Raporto de Luana Lourenço, el Agentejo Brasil, publikigita dum 2010j, informas al ni, ke *"la mondo devos atingi la Celon de la Jarmilo redukti je duono la nombron da homoj sen alirebleco al trinkebla akvo. Kvin jarojn antaŭ la tempolimo por tiu celo, kiu estas 2015, 87 procentoj el la monda loĝantaro disponas pri fontoj por liverado de trinkebla akvo, laŭ raporto hodiaŭ disdonita [je la 15-a de marto 2010], fare de Monda San-Organizo (MSO) kaj de Fonduso de Unuiĝintaj Nacioj por la Infanaro (Unicef). Malgraŭ la progreso rilate la alireblecon al trinkebla akvo, ciferoj pri salubrigo ankoraŭ estas malbonaj. Pli ol 2,6 miliardoj da homoj – 39 procentoj el la tutmonda loĝantaro – plu restas sen tia servo. Laŭ tiu dokumento, tiu problemo ankoraŭ mortigas ĉiujare po 1,5 miliono da infanoj malpli ol 5-jaraĝaj. Infanoj kaj virinoj, laŭ MSO kaj Unicef, estas la plej ofte atingataj de malfacila alirebleco al akvo kaj de manko de salubrigo."*

Ni intencas timegigi neniun. Ni nur emas elstarigi informojn, kiuj postulas tujan sintenon de la surteraj loĝantaroj, nome por respekto al nia kolektiva loĝejo. Jen ni lasas la atentigojn. Ne manku do, flanke de registaroj kaj de la socio, nemalhaveblaj, realĝustigaj decidoj, dum ankoraŭ estas tempo. Se la afero estas malfacila, do ni komencu tuj!

Kiel ĉiam, la Paroloj de Jesuo ŝajnas aktualaj. Kiam oni demandis Lin pri tio, kiel kondutos homoj kiam alproksimiĝos tempo de granda afliktiĝo, sciigitaj ekde la Malnova Testamento de la Sankta Biblio, tiam Li respondis, ke same kiel en la tempo de Noa kaj Lot, neglekto estos pli granda ol zorgoj postulataj de la seriozeco de la faktoj (Evangelio de Luko, 17:26 ĝis 30). Ne necesas kredi pri "tiaj aferoj religiecaj" por percepti, ke fortkolora bildo desegniĝas.

***José de Paiva Netto**, verkisto, ĵurnalisto, radikomunikanto, komponisto kaj poeto, naskiĝis je la 2-a de marto 1941, en Rio-de-Ĵanejro, RJ, Brazilo. Li estas Direktoro-Prezidanto de Legio de Bona Volo (LBV), aktiva membro de Brazila Asocio de Amaskomunikiloj (ABI), de Brazila Asocio de Internaciaj Amaskomunikiloj (ABI Inter), de Nacia Federacio de Ĵurnalistoj (Fenaj), de International Federation of Journalists (IFJ), de Beletra Akademio en Centra Brazilo, de Sindikato de Profesiaj Ĵurnalistoj en Subŝtato Rio-de-Ĵanejro, de Sindikato de Verkistoj en Rio-de-Ĵanejro, de Sindikato de Radikomunikistoj en Rio-de-Ĵanejro kaj de Brazila Unuiĝo de Komponistoj (UBC).

Komentoj

Han Zuwu - Ĉinio/ Homaro ne povos vivi en la mondo, se mankos al la mondo eĉ unu guto da akvo! Ni devas karigi la akvon! Bondezirojn al vi ĉiuj!

Stanislavo - Germanio/ Jes, la akvo estas fudamento de la tuta vivo kaj nur kiam ĝi mankas, ni konstatas, ke ĝi estas pli valora ol oro! Tiuj kiuj ĝin sufiĉe havas ne taksas kaj multaj ekzemple en Afriko mortas pro manko de sufiĉa trinkebla akvo. Kun amika saluto Stanislavo.

Jurij Kivaev - Rusio/ La artikolo "Monda Tago de Akvo", kies aŭtoro estas estimata S-ro José

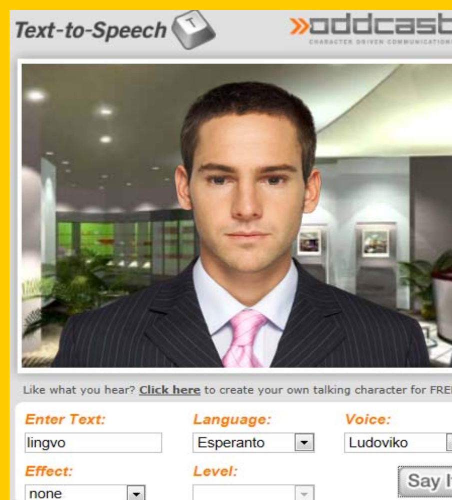
Paivo Netto estas tre aktuala. Mi, kiel prezidanto de loka Esperanta grupo, baldaŭ priparolos la problemon kun la samgrupanoj. Certe ni scias, ke la problemo ne estas nova: prognozistoj asertas, ke sensala (dolĉa) akvo sur la Tero povos ĉesi al 2033j. Laŭ onidiro en Rusio 35 – 60% de trinkebla akvo ne kontentigas al sanitariaj normoj. Tamen estas komplikaĵoj, ligitaj kun trasportado de trinkebla akvo ĝis la konsumanto pro eluzita stato de akvoduktoj en multaj urboj de la lando. Koran dankon al LBV pro akra vidado de la problemo kaj klopodo plibonigi la staton. Amike Jurij.

Saeed Ahmad Farani - Pakistano/ "Akvo estas Vivo, sen ĝi ia ajn vivoformo fariĝas neebla. Malpurigi ĝin estas krimo kontraŭ la Homaro." Ege bela kaj vera mesaĝo... Mi diskonigos la artikolon de José de Paiva Netto al miaj amikoj kaj ankaŭ sendos ĝin al revuoj. Granda laboro. Vere, homaro devas lervi respekti la naturon.

Ding Ji - Ĉinio/ Ni tute subtenas vian alvokon, kaj opinias, ke estroj de registaroj en Rio 20 necese, aktuale akceptas vian alvokon [...]. Nur ni solidarece batalas unuiĝe al reakciaj agadoj, eblas vereefike sukcesi je Bona Volo. Alvoko estas propagando de por popola konscio prava, post kio ni nepre longtempe batlas sencxese. Ni, do, devus konstante organiziĝi por sukcesa Bona Volo, ne nur estas en Brazilo.

Alicja Lewanderska-quednau - Germanio/ Oni bone scias, ke sen pura akvo kaj aero ne povas ekzisti vivo. Estaĵoj bezonas precipe akvon kaj aeron. Ofte sciencistoj sendas al la publiko kaj al politikistoj apelojn por protekti ilin. En landoj, kie mankas akvo, la vivo de homo estas malfacila. En eŭropaj landoj ĝenerale ne estas manko de akvo, sed estas problemoj pri ĝia pureco. En niaj montaroj oni kutime sen timo kaj problemo povas trinki akvon rekte de fonto, kaj ĝi absolute alie gustas. Akvo estas fonto de sano, kaj malbona akvo estas fonto de malsano. Kiam homo naĝas en freŝa sana akvo ne nur purigadas sin, sed ankaŭ freŝiĝas kaj saniĝas. Akvo estas la rekta kaj mirakla donaco de Dio. Ni faru ĉion por pretekti ĝin.

Voĉlega programo ankaŭ por Esperanto



Jen eta revolucia programeto per kiu eblas aŭskulti skribitan tekston en Esperanto. Legu sube kaj gluu ekzemple la unuan frazon en la programo (elektante unue Esperanto anstatau la lingvon kiun vi vidas unue). Mi provis kaj estis ravita pri la rezulto jam !!! Amuza ĉu ? Pludiru al viaj gekonatuloj.

La komputila teknologio evoluas tre rapide ankaŭ en lingva tereno. Inter similaj aliaj projektoj, jen aperis programo, kiu kapablas laŭtlegi skribitan tekston en 32 lingvoj, inter ili ankaŭ en Esperanto.

Kvalito de prononcado ankoraŭ varias ĉe diversaj lingvoj. La Esperanta versio estas ankoraŭ mankohava, sed ekzemple la hungara estas surprize tre bona, normale uzebla.

Senpaga test-versio de tiu ĉi voĉlega programo estas provebla **ĉe: http://www.oddcast.com/home/demos/tts/tts_example.php?var=1**

Ĉe pluraj lingvoj oni povas elekti inter la paroluloj, oni povas elekti ĉu parolu viro aŭ virino, kaj oni povas aldoni diversajn efektojn (ekzemple oni povas rapidigi aŭ malrapidigi la parolfluon).

La programo estas vere impresiga, kaj instigas pensi pri baldaŭa estonto de lingva situacio: 1. voĉ-rekonaj/skribaj programoj, 2. maŝina tradukado, 3. tekstolegaj programoj -- por ĉiu laŭ sia gepatra lingvo...

Szilvási László

Floroj el "La Florejo" (Golestan) de Sadio



Elektis kaj tradukis: D-ro Keyhan Sayadpour

De antikvaj tempoj, estis granda debato pri la roloj de genetiko kaj edukado al homa karaktero. Majstro Sadio (1184-1283?) forte kredis al elstara rolo de genetiko. La jena rakonto bone montras tion. Kelkajn versojn de la rakonto uzas irananoj kiel proverbojn (Kiel: eduko por fipopolo similas al pilk' sur kupolo; lupid' fine iĝas lupo eĉ kreskinte kun hom-grupo). Ĝuu legi ĝin.

Sur monto sidis arabaj rabistaranoj kaj fermis la trairejon de l' karavanoj, pro iliaj minacoj la pasantaj urbanoj devis timi kaj la sultana armeo ne povis ilin limi. Ĉar estis alta rifuĝejo monto-pinta kion la rabistaro estis okupinta. Regnaj konsultistoj rekomendis la neceson malaperigi ilin, ĉar se ili longe persistos, solvo por forpeli ilin ne plu ekzistos.

طایفه‌ی دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب. بحکم آنکه ملاذی منیع از قله‌ی کوهی گرفته بودند و ملجاء و ماوای خود ساخته. مدبـران ممالک آن طرف در دفع مضرات ایشان مشاورت همی کردند که اگر این طایفه هم برین نسق روزگاری مداومت نمایند مقاومت ممتنع گردد.

Arbo kiu jam estas juna	درختی که اکنون گرفته است پای
eĉ de vir' ne estas imuna,	به نیروی مـــــردی برآید ز جای
Sed post la pasado de jaroj	و گـــــر همچنان روزگـاری هلی
ĝi ne eltireblos per ĉaroj,	به گردونش از بیـــخ بر نگسلـــی
Fosil' povas esti fonto-ŝtopant',	سر چشمه شایـــد گرفتن به بیل
Nil' ne paseblas per elefant'.	چو پر شـــد نشاید گذشتن به پیل

Finfine estis decidite iujn sendi kaj oportunan okazon atendi, ĝis kiam okazis rabistara atako al grupo kaj la rifuĝejo restis vaka por reĝa trupo. Kelkaj bravaj kaj spertaj batalantoj estis sendataj embuski sur la monto. Vespere revenis la rabistoj, malfortaj kaj pred-portaj. Ili l'armilojn kaj predojn al angulo ĵetis kaj la vestojn demetis. La unua atakinto al ili estis dormo. Kiam pasis okono da nokto:

سخن بر این مقرر شد که یکی به تجسس ایشان برگماشتند و فرصت نگاه داشتند تا وقتی که بر سر قـومـی رانده بودند و مقام خالی مانده، تنی چند مردان واقعه‌دیده‌ی جنگ‌آزموده را بفرستادند تا در شعب جبـل پـنـهـان شدند. شبانگاهی که دزدان باز آمدند سفر کرده و غارت آورده سلاح از تن بگشادند و رخت و غنیمت بـنـهـادنـد، نخستین دشمنی که بر سر ایشان تاختن آورد خواب بود. چندانکه پاسی از شب درگذشت:

Sub la nigron la suno kuŝiĝis,	قرص خورشید در سیاهی شد
En fiŝbuŝon Jona enbuŝiĝis.	یونس اندر دهان ماهــی شد

La brevuloj sin malkaŝis kaj la manojn de l' rabistoj kunligis kaj matene ilin al la kortego alvenigis. La reĝo ordonis ĉiujn ekzekuti. Hazarde estis junulo inter ili kies frukto de la junaĝo ĵus maturiĝis kaj kies herboj de la vizaĝ-herbejo ĵus kulturiĝis. Unu el la ministroj kisis la piedon de l' reĝ-trono kaj metis la vizaĝon de propeto sur la tero kaj diris: "Tiu knabo ankoraŭ ne manĝis frukton el la viv-ĝardeno kaj ne ricevis profiton de la junaĝo. La antaŭvido el viaj moŝtaj pardonemo kaj bonkonduto estas tia ke pardoninte lin vi favoru al mi." Tiu eldiro ne plaĉis al la reĝo kaj koleretinte li diris:

دلاورمردان از کمین بدر جستند و دست یکان بر کتف بستند و بامدادان به درگاه ملک حاضر آوردند. همـه را به کشتن اشارت فرمود. اتفاقا در آن میان جوانی بود میوه‌ی عنفوان شبابش نورسیده و سبزه‌ی گلستـان عـذارش نودمیده. یکی از وزرا پای تخت ملک را بوسه داد و روی شفاعت بر زمین نهاد و گفت: ایـن پسـر هـنـوز از بـاغ زندگانی برنخورده و از ریعان جوانی تمتع نیافته. توقع به کرم و اخلاق خداوندیست که به بخشیدن خون او بربنده منت نهد. ملک روی از این سخن درهم کشید و موافق رای بلندش نیامد و گفت:

"Noblulajn radiojn ne ensorbas fi-popolo	پرتـــو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
Eduki ilin similas al pilk' sur kupolo"	تربیت نااهل را چـــون گردکان برگنبد است

Ilian figeneracion sentestikigi kaj ilian genton elradikigi estas pli inde ĉar fajron estingi kaj fajreron preterlasi kaj vipuron mortigi kaj vipuridon preterpasi ne estas agoj de saĝuloj.

نسل فساد اینان منقطع کردن اولیتر است و بیخ تبار ایشان برآوردن، که آتش نشاندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگه داشتن کار خردمندان نیست.

Eĉ se pluvas vivo-akvo el nubo	ابـــر اگـــر آب زنـدگـــی بـارد
De salik' vi ne ricevas vinberon	هرگز از شـــاخ بیـد بر نخوری
Ne vivu kune kun malnoblaj homoj	با فـــرومایـــه روزگـــار مبر
De bambus' vi ne ricevas sukeron	کز نی بوریـــا شکـــر نخوری

La ministro aŭdis tion. Li vole nevole akceptis kaj laŭdis la taŭgecon de la reĝa opinio kaj diris: "Tio kion via moŝto, daŭru vi reĝeco, diras estas ja vera ĉar se li edukiĝus vivante inter fiuloj li ricevus ilian naturon kaj iĝus unu el ili, sed mi esperas ke komunikante kun nobluloj li bone edukiĝu kaj ricevu la naturon de saĝuloj ĉar li ankoraŭ junas kaj la kondutoj de kverelo kaj malobeo ne radikis en lia menso kaj estas dirite ke: "Ĉiu ido naskiĝas laŭ unu sama esenco kaj la gepatroj igas lin judo, kristano, aŭ zoroastrano."

وزیر این سخن بشنید. طوعا و کرها بپسندید و بر حسن رای ملک آفرین خواند و گفت: آنچه خداوند، دام ملکه، فرمود عین حقیقت است که اگر در صحبت آن بدان تربیت یافتی طبیعت ایشان گرفتی و یکی از ایشان شدی، اما بنده امیدوار است که در صحبت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفلست و سیرت بغی و عناد در نهاد او متمکن نشده و در خبرست: کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه.

Kun fiuloj amikiĝis Lot-edzin'[1]	با بدان یار گشت همسر لوط
Ŝia profeta aparten' perdiĝis.	خاندان نبوتش گم شد
Mallonge la hundo de kavkompanoj[2]	سگ اصحاب کهف روزی چند
Estis kun bonuloj kaj konvertiĝis.	پی نیکان گرفت و مردم شد

La ministro diris tiel kaj kelkaj proksimuloj de la reĝo kuniĝis kun li ĝis la reĝo nuligis lian ekzekuton kaj diris: "Kvankam mi akceptis pardonon sed ne ties bonon!

این بگفت و طایفه‌ای از ندمای ملک با وی بشفاعت یار شدند تا ملک از سر خون او درگذشت و گفت: بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم.

Pri malamiko diris Zal al Rostam:[3]	دانی که چه گفت زال با رستم گرد
"Konsideru lin febla neniam,	دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
Fonteta akvo estas malforta jam,	دیدیم بسی، که آب سرچشمه خرد
Sed en rivero droni povas eĉ lam'."	چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد

Ĉiaokaze oni prizorgis la junulon kun kareso kaj komforto kaj metis edukistojn por eduki lin ĝis li lernis bone paroli kaj dece sin kontroli kaj lerte konduti ĉe la reĝo kaj li ŝajnis meritoplena al ĉiuj. Foje la ministro parolis iomete pri liaj ecoj ĉe la reĝo, ke la edukado efikis sur li kaj la malnovan malsaĝon forpelis de lia naturo. La reĝo ridetis kaj diris:

فی‌الجمله پسر را بناز و نعمت برآوردند و استادان به تربیت او نصب کردند تا حسن خطاب و رد جواب و آداب خدمت ملوکش درآموختند و در نظر همگان پسندیده آمد. باری وزیر از شمایل او در حضرات ملک شمه‌ای می‌گفت که تربیت عاقلان در او اثر کرده است و جهل قدیم از جبلت او بدر برده. ملک را تبسم آمد و گفت:

"Lupid' fine iĝas lupo	عاقبت گرگ زاده گرگ شود
Eĉ kreskinte kun hom-grupo"	گرچه با آدمی بزرگ شود

Preskaŭ du jaroj pasis. Aro da lokaj huliganoj aliĝis al la junulo kaj faris ĵuron. En oportuna okazo li mortigis la ministron kaj liajn ambaŭ filojn kaj ŝtelis senmezuran riĉon kaj en rabistara kavo anstataŭigis sian patron kaj fariĝis ribelanto. La reĝo metis la mirfingron inter siajn dentojn kaj diris:

سالی دو برین برآمد. طایفه‌ی اوباش محلت بدو پیوستند و عقد موافقت بستند تا به وقت فرصت وزیر و هر دو پسرش را بکشت و نعمت بی‌قیاس برداشت و در مغازه‌ی دزدان بجای پدر نشست و عاصی شد. ملک دست تحیر به دندان گزیدن گرفت و گفت:

"El feraĉo bona glavo ne fareblas	شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟
el fihomo eduk' ne faras sinjoron	ناکس به تربیت نشـــود ای حکیم کس
Pluvo kies util' ne argumenteblas	باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
Faras en dezert' vepron, en ĝarden' floron	در باغ لاله روید و در شـــوره زار خس
Sur sala tero ne kreskas hiacint'	زمـیـن شـوره سـنـبـل بـر نـیـاورد
Ne verŝu sur ĝin semon kaj laboron	در او تخم و عـمـل ضـایـع مـگـردان
Favori maliculon similas al	نکویی بـا بـدان کـردن چـنـان است
Malfavori meritplenan sinjoron	که بـد کـردن بـجـای نـیـکـمـردان

NOTO:

1- Loto estis profeto sendita al Sodomo por averti ties anojn pri iliaj malvirtoj (sodomio) sed ili ne akceptis kaj Dio detruis la urbon. Lot-edzino ne akompanis sian edzon kaj mortis dum detruo.

2- En eŭropo ili famas kiel sep dormantoj.

3- Zal kaj Rostam – patro kaj filo – estas inter la ĉefegaj herooj en la plej fama persa poemlibro epopea Ŝahname, la majstroverko de Ferdoŭsio (940–1020).

Muzika retejo de Johannes: 

http://muziko.johannes-mueller.org/kantoj/meze_de_cxio.html kanto prinatura

IREA Raportas

IREA aktivado dum la pasinta Irana jaro

En la jaro 1391, laŭ la Irana Kalendaro, IREA spertis mankon de kelkaj aktivuloj. S-roj Reza Torabi kaj Mahmud Mirbozorgi forlasis la landon kaj ilia manko estis sentita dum la jaro. Malgraŭ tio, IREA aktive agis kaj sukcesis multon fari.

Ni denove aperigis la revuon "Irana Esperantisto". Dum la jaro publikiĝis kvar numeroj de tiu ĉi revuo sur-rete, en la propra retejo de IREA, kiu estis lanĉita en la unua monato de la pasinta jaro. La adreso de la retejo estas: www.espero.ir.

Dum la jaro, ni okazigis regule "Monata Prelego" kiu dekjariĝis kaj ni festis la dekjariĝon de tiu programo. La temoj de prelegoj estis diversaj. Krome ni regule kunvenis kadre de "MoRo" programoj. Tiuj ĉi Monataj Renkontiĝoj estis ŝanco por renkonti novajn vizaĝojn kaj interbabili diversajn temojn laŭvole ne nur en Esperanto, sed ankaŭ Perse, France kaj eĉ hispane! Krom "Monata Prelego" kaj "MoRo", aliaj okazaĵoj laŭnecese estis aranĝita. Sube ni resumas la okazaĵojn kiuj komenciĝis 20-an de Marto 2012 laŭ la kristana kalendaro. Esperante ke la ĵus komencita jaro 1392 kunportos pli da aktivecoj por IREA kaj ni prosperu pli.

Dato	Dato laŭ Irana Kalen-	Evento	Klarigoj
07.03.2013	1391/12/17	Antaŭ-Noŭruza Kunveno	
26.02.2013	1391/12/08	Prelego	Temo: "Sudafriko"
04.02.2013	1391/11/16	MoRo(Monata Renkontiĝo)	Loko: Kafejo Hiĉ
24.01.2013	1391/11/05	Prelego	S-ro Mamduhi: "Eko-vilagxo: savanta solvo"
07.01.2013	1391/10/18	MoRo(Monata Renkontiĝo)	Loko: Sara Kafejo
25.12.2012	1391/10/05	Prelego	Temo: Simpleco
14.12.2012	1391/09/24	Zamenhof-Tago	
01.12.2012	1391/09/11	Prelego	Temo: La rakonto pri Keux
11.11.2012	1391/08/21	MoRo(Monata Renkontiĝo)	
28.10.2012	1391/08/07	Prelego	"Pri Lingvistiko", S-ro Omid Rohanian
07.10.2012	1391/07/16	MoRo(Monata Renkontiĝo)	
22.09.2012	1391/07/01	Monata Prelego	"Pri Ĉilio", S-ro Daniel
13.09.2012	1391/06/23	MoRo(Monata Renkontiĝo)	Vizito de S-ino Saghafian
26.08.2012	1391/06/05	Monata Prelego	Preleganto: Hamzeh Ŝafii
22.08.2012	1391/06/01	Renkonti kun Bruno Henry	Franca E-isto Vizitas IREA-oficejon
12.08.2012	1391/05/22	MoRo(Monata Renkontiĝo)	
29.07.2012	1391/05/08	Monata Prelego	Temo:"Sociologio de metroo 2"
13.07.2012	1391/04/23	Kunveno	Festo okaze de 125-jariĝo de Esperanto
24.06.2012	1391/04/04	Monata Prelego	Temo:"Sociologio de metroo"
12.06.2012	1391/03/23	MoRo	
28.05.2012	1391/03/08	Monata Prelego	Temo:"psikologio kaj mistikismo"
18.04.2012	1391/02/29	Ekskurso	Ĉitgar Parko
29.04.2012	1391/02/10	Monata Prelego	Temo: "Minimumismo en fasonado kaj arĥitekturo"
22.04.2012	1391/02/03	Kunveno	Vizito de Amelia Tomaseviĉ
09.04.2012	1391/01/21	MoRo	Monata Renkontiĝo

Raportis: H Shafii

Scienca Termino



Scienca kaj Teknika Esperanto-Biblioteko, STEB

Lingvon oni lernas por utiligi ĝin. La uzado en sciencaj kaj profesiaj kampoj tamen postulas – krom la entuziasmo – ankaŭ termin-arojn kaj fakajn esprimojn.

Antaŭ ol verki iun ajn sciencan aŭ fakan artikolon oni devas konatiĝi kun la jam ekzistantaj terminoj, fakaj esprimoj kaj parolturnoj. Nia Scienca kaj Teknika Esperanto-Biblioteko, **STEB** intencas helpi ĝuste en tiu tereno.

Por koncentri la fortojn, en **STEB** ni deponas verkojn ĉefe el sfero de teknikaj sciencoj, kies produktado estas pli komplika pro la kunligitaj teknikaj ilustraĵoj, figuroj, tabeloj ktp.

Grandan parton de la biblioteka enhavo prizorgis kunlaborantoj de la Esperanto-Centro Eventoj (Szilvási László, Mészáros István, Vári Csilla, Axel Ország-Krysz, k.a), kiuj ekde la jaro 2000 retajpis aŭ skanis kaj provlegis plurcentojn de malnovaj, ne plu haveblaj libroj, revuoj, artikoloj. Grandan dankon ankaŭ al ĉiuj entuziasmaj eksteraj helpantoj, kunlaborintoj!

E@I lanĉis prikomputilan blogon



E@I denove prizorgas gravaĵon kaj lanĉis novan projekton. Kiel nomo de organizo diras (Esperanto@Interreto) ankaŭ ĉi tiu projekto ligitas al Esperanto kaj interreto, sed nun iomete alie.

Ĝis nun ni vidis bonegajn retpaĝarojn pri kaj por Esperanto (**lernu.net**, **lingvo.info**, **interkulturo.net**, ...). Nun ni povas interkonatiĝi kun retpaĝar' en Esperanto pri interreto. La unua en vico estis multlingva prikomputila vortaro Komputeko.net, nun post frazoj alvenas artikoloj. Prikomputila novaĵejo mankis sed ĉi incizuro pleniĝas. Kia estas nova blogo, kiu kuntribuadas kaj pri kio oni skribas?

Kiel blogo, ankrita en retadreso **http://blogo.ikso.net**, informas: "La paĝo estas preparata kaj konstruata." Tio diretas pri kvalito de paĝar' kaj artikoloj sed komenci oni devas. Nuntempe, laŭ informoj de informpaĝo, pri la blogo okupiĝas jenaj personoj: Peter BALÁŽ, Jevgenij GAUS, Slavik IVANOV kaj Yves NEVELSTEEN. Ĉiuj estas aktivaj membroj de E@I (kaj mi ne scias de kio aliaj ankaŭ) do skribado de artikoloj prokomputilaj ne estas oftega. Ankaŭ pro tio estas kunlaboro bonvenatega, sufiĉas sendi retpoŝton al blogo(ĉe)ikso.net kun via priskribo. Anakŭ mi uzis ĉi eblecon (vizitota paĝar', bona reklamo de E@I, kaj ĉefe ebleco disvastigi miajn grandajn konojn. Nune iomete koleras min ligileco kun Esperanto kiel lingvo (tradukoj de gravaj retpaĝaroj, programaroj, skribmanieroj deĉapelitaj literoj en diversaj operaciumoj) sed tio apartenas al Esperanto. Feliĉe progresas ankaŭ temoj pri libera programaro, Linux kaj Windows ktp.

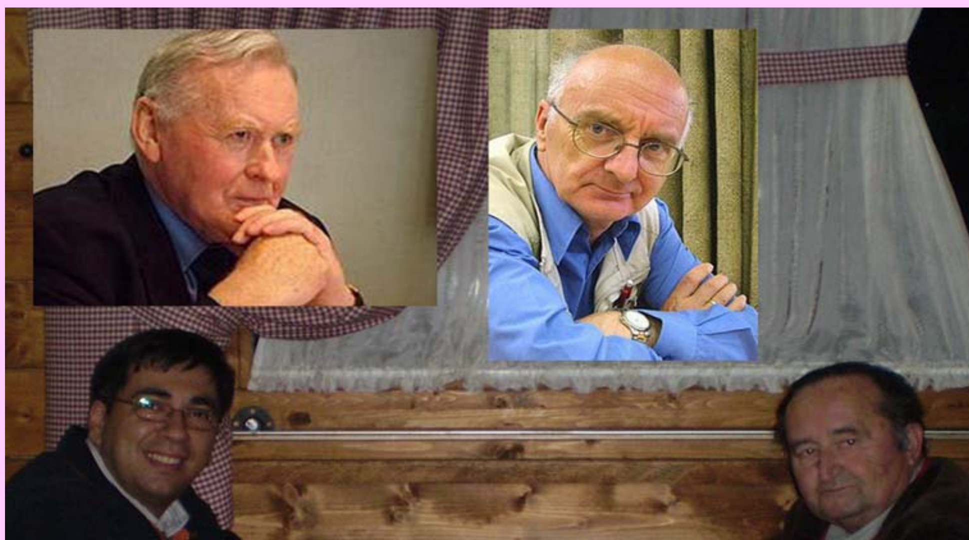
Pri kialoj pro kreado de blogo oni skribas je informpaĝo:

En la nuntempa mondo ofte ju pli klera vi estas pri komputilaj aferoj, des pli efike vi povas funkcii en diversaj okazoj. Kaj ne eblas per unu fojo ĉion ellerni, se vi vere volas fruktodone labori kaj havi altkvalitajn rezultojn, vi devas konstante sekvi la progreson - kiuj novaj teknikoj ekzistas? kiel tiuj teknikoj povas esti utilaj al mi? kiel plej efike eblas eluzi ĉiujn ekzistantajn eblojn? - estas multe da respondindaj demandoj. Bedaŭrinde oni ne ĉiam havas sufiĉe da tempo por serĉado de tiuj respondoj. Estus bone, se ili troveblus en unu loko. Ĝuste pro tio ni kreis tiun ĉi blogon.

Vi vidas ke ekde nun ni havas plian komputilinformejon, E@I novan projekton, aŭtoroj eblecon skribi sur fama paĝaro kaj kompreneble ni partoprenas je ekesto de nova komputika komunumeto.



Tiu ĉi libro estas frukto de internacia kunlaboro en kiu mi ankaŭ partoprenis. La libro baziĝis sur romano "Kim Van Kieu" de Thanh de Tam Tai Nhan, ĉina verkisto. Nguyen Du, vjetnama poeto, faris poemaron "la rakonto pri Kjeŭ" laŭ tiu romano. En la poemaro, personaj kaj geografiaj nomoj estas ĉinaj sed la pensoj kaj sentoj estas vjetnamaj. Tiu ĉi verko estas la plej granda vjetnama literaturaĵo kun 3254 versoj. Oni povas diri ke tio estas Ŝahname de vjetnamoj. La libro estas tiom grava en la ĉiutaga vivo de vjetnamoj ke oni uzas ties personojn kiel simbolojn: bela kiel Thuy Kieu (Kjeŭ), ĵaluza kiel Hoan Thu, perfida kiel Ho Ton Hien, kaj aliaj. La poemaro estas tradukita al multaj lingvoj, eĉ kelkfoje.



Internacia grupo: Supre maldekstere, Baldur Ragnarsson; supre dekstere, Gerit Berveling; malsupre dekstere, Renato Coresetti; kaj malsupre maldekstere, Keyhan Sayadpour.

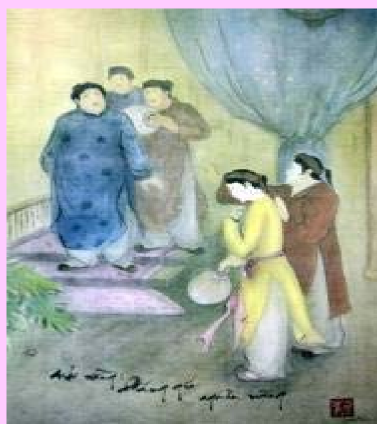
Esperantan tradukon faris Le Cao Phan. Li jam tradukis ĝin al la anglan kaj francan. Eksa prezidanto de UEA, s-ro Renato Corsetti aprobis ĝin en 2006 sed petis ties plibonigon. Le Cao Phan plibonigis kun helpo de Vjetnama Esperanto-Asocio. En la jaro 2011, estiĝis internacia laborgrupo por revizii ĝin. Tio inkluzivis fari necesajn ŝanĝojn, kaj taŭgajn rimojn kaj ritmojn, kaj finredakti ĝin. Baldur Ragnarsson, 82-jaraĝa islanda literaturisto, prezidis la grupon. Li faris la plej multan laboron kaj finredaktis la libron. 71-jaraĝa Renato Coresetti havis la duan rolon, li ankaŭ estis la kunordiganto de la grupo per e-poŝto. Gerit Berveling, 68-jaraĝa nederlandano, estis grupano sed pro malsano helpis malmulte. Mi reviziis preskaŭ kvinonon de la libro, ĝuste tiom kiom mi promesis komence. Usonano Russ Williams ne reviziis sed lia komputila program kiu kontrolis ritmojn, multe helpis. La vjetnama grupo konsistis el Nguyen Thi ngoc Lan (lingvaj aferoj), Nguyen Thi Phuong Mai (lingvaj kaj teknikaj aferoj), Nguyen Xuan Thu (administraj aferoj),

kaj Vuong Quoc Cuong (teknikaj aferoj). Ilia ĉefa tasko estis kontrolo de la esperanta traduko por esti konforma la la originalo.

La rezulto estas Esperanta traduko poezia. La nombro de silaboj kaj la lokoj de akcentoj ne estas kiel tiuj en la originalo sed estas harmoniaj. Ĝi aĉeteblas de UEA kontraŭ 18 eŭroj (sesona rabato).

Mi reviziis 500 versojn (800-1000, 1100-1300, 1600-1700, kaj 2100-2200). Jen specimeno de la libro por via plezuro.







La propono vere tuŝis lian koron,
Surĉevale li alcelis al la foro!
Sur klarakvo la ĉielo speguliĝis,
blua fumo ŝvebis, montoj sunbruliĝis.
Edzinaj ĉevaloj pro la vip-minaco
plirapidis al gepatra la palaco.
La filino tuj rakontis al patrino,
Kiel nigriĝis pro Thuc nun la destino.
Diris ŝi: "Se tiam montrus mi ĵaluzon,
Li hontus sed tio ne havus ian uzon.
Do, la kapon mi turnis indiferente,
Tamen preparante planon ruz-silente.
Ĝis Lam Tri longdaŭrus la vojaĝ' surtere,
pli rapide atingeblus ĝi surmar.
Boaton havigis mi kaj servdungitojn,
por ĉi tien tiri ŝin, la kateniton.
De miaj punoj ne restos ŝi imuna,
Ŝi iĝos freneza por sufero puna.
Unue mistraktoj ilin ja sufokos,
Post tio, ĉiuj laŭvice ilin mokos!"
Plaĉis al patrino Hoan la ruza plano,
ŝi ordonis helpi al Hoan tuj per mano.
Barko forta kontraŭ vento, kontraŭ nubo,
sur kiu Ĥujen kaj Un servis nun sen dubo.
Pri l' misio ili bone informiĝis,
Boatiri ĝis Te ĉiu plentaŭgiĝis.
De kiam Kjeŭ plu post la kurtenoj sidis,
la ĉagrenon inter sentoj ŝi dividis.
La gepatroj kline al morus' similas.
Kiel zorgi ilin, nu, tre malfacilas.
Hararo mallonga ŝultron jam atingis,
Amoĵur' iama; sorto ĝin estingis.



D-ro K. Sayadpour

IREA-Komitato Sinprezentas

Simin Emrani:



Mi naskiĝis en la jaro 1964 en Tehrano. En la jaro 1981 mi komencis lerni E-on.
Instrui E-on unuafoje mi eksperimentis pri la kurso de infanoj kiel instru-helpantino en la jaro 1986 kaj aktivis pri E-o movado divers-kampe de tiam ĝis nun. Mi klopodas pridiri la bazajn.

En la jaro 1989 aliĝis al UEA kaj tiam miaj e-kursoj okazis laŭ skeĉo-metodo en kiuj mi instruis, kaj en la jaro 1997 aliĝo al ILEI kaj ĝia sekcio en Irano -IRLEI- sed ĉi-foje kiel gvidanto de koresponda kurso tra la lando. Mi estis feliĉa, ĉar mi povis honori al miaj lernantoj inter kiuj ekz-e forte flamis la talento de Saeed Borhani en la direkto de UEA- projekto "La Lingvo de Paco". Li okupiĝis instrui E-on al la rifuĝintoj afganaj en sia urbo Mashhad kaj ankaŭ la kursojn en sia universitato. Kaj ankaŭ kelkaj aliaj.

En la jaro 2003 la sezon-revuo Esp- persa "Irana Esperantisto" ricevis ŝtatan permesilon. Mi kiel unu el redakcianoj ĉi-terene kaj nun rete kiel ĉefredaktorino respondecas.

En la jaro 2004 mi jesis kunlaboron pri la perso-Esperanta vortaro kies aŭtoro estis la majstro s-ro Aref Azari honora membro de UEA kaj honora eksprezidanto de IREA (Irana Esperanto Asocio). Post ĉi tiu parto la registaro de IREA proponis min la postenon kiel ĝenerala sekretario (2003-2009). En la jaro 2007 printempe, mi estis akceptita oficiale kiel IREano (Internacia Rajtigita Ekzamenantaro) depende al IRLEI / UEA.

Miaj proponoj estas samaj kiel miaj pasintaj agadoj pri la movado ankaŭ en nia lando.

Ahmad Reza Mamdoohi:



Mia nomo estas Ahmad Reza Mamduhi. Mi naskiĝis en 1960. Mi eklernis Esperanton 16- aŭ 17-jaraĝe ĉefe helpe de anglalingvaj memlernolibroj kaj vortaroj.

Mi estis la unua ĉefdelegito de UEA en Irano en la 1980aj jaroj. Ankaux nun mi estas ĉefdelegito de UEA en Irano. Mi estis la prezidanto de la Irana Esperanto-Asocio dum du sinsekvaj periodoj.

Mi estas membro de UEA, IREA kaj Internacia Rajtigita Ekzamenantaro (IRE). Mi verkis perslingvan lernolibron por lerni/instrui Esperanton, nomatan "La plej facila lingvo de la mondo" (en la persa: Asantarin Zabane Donja). Ĝi aperis en Tehrano per Arviĝ-eldonejo en 2005. Mia dua libro estas perslingva enciklopedieto pri Esperanto titolita "La Fenomeno Esperanto: la solvo de la internacia lingvo-problemo" (en la persa: Padideje Esperanto: rahe-halle moŝkele zabane bejnol-melali). Ĝia ĉefa kerno estas kompleta traduko de la fame konata verko de la karmemora William Auld nomata La fenomeno Esperanto, eldonita en 1987 okaze de 100-jariĝo de Esperanto sur ĉ. 100 paĝoj. Ĝiaj aldonitaj partoj ekz-e estas pri historieto de Esperanto en la mondo kaj Irano, biografieto de d-ro Zamenhof, eldiraĵoj de mondaj famuloj pri Esperanto, la ekesto kaj evoluado de planlingvoj, instruadeto de Esperanto, kaj Volapuk kaj Loglan kiel ekz-oj de antaŭ- kaj post-Esperantaj planlingvoj, ... Ĝi aperis en Tehrano per Arviĝ-eldonejo en 2006.
Mi kontribuis/as ankaŭ al Irana Esperantisto, la dulingva sezon-revuo en E-o kaj la persa. Mi ankaŭ prelegas de tempo al tempo kadre de preleg-serio organizata far d-ro Keyhan Sayadpour.

Mi kredas ke ju pli pasas la tempo, des pli bezonata farigxas Esperanto kiel internacia komun-lingvo.

Estante en cifera epoko, mi kredas ke ni bezonas agi pleje cifere en cxiu tereno: de varbado kaj instruado pere de interreto kaj eposxto, tra eldonado de diversspecaj materialoj en kaj pri nia lingvo, gxis praktika utiligado de Esperanto por diversaj celoj.

Mi kredas ke ni, la E-istaro, riĉigu Esperanton tiel multe - precipe en interreto - ke ekzistu en ĝi valoraj respondoj al onies plej-serĉataj demandoj. Tiel oni certe elspezus sufiĉe da tempo por lerni E-on. Esperante tiun tagon, ni pliigu kontribuaĵojn kvante kaj kvalite!

Saeid Nami:



Mia nomo estas Saeid Nami, Mi estas 59 jaraĝa. Tiu ĉi lingvo (Esperanto) influis al mi per konatiĝi kun la aliaj kulturoj de diversaj landoj en la mondo. Fakte Esperanto malfermis novan fenestron por mi.

Mi esperantistiĝis preskaŭ antaŭ 5 jaroj. Kompreneble mi scias ke mi estas ankoraŭ komencanto, eble tio estas unu el la kialoj ke mi estis ne tute aktiva, kaj ankaŭ alia kialo estas ke mi loĝas en urbeto Ramsaro. Tamen mi deziras kandidati por komitataneco. Interalie, nuntempe mi estas skribanto la vortaron de karmemora Azari(Esperanto-Persa) per la softvaro (Microsoft Excel). Mi esperas fini tiun frue.

Do, mi sube skribas tion kion mi klopodos realigi kaze de elektiĝo kiel komitatano:

1- Agi por progreso kaj sukceso de nia asocio.

2- Kunlabori kun aliaj komitatanoj.

3- Laŭ eble partopreni en komitat-kunsidoj.

D-ro Keyhan Sayadpour:



En 1967 mi naskiĝis en urbo Maŝhad, kie mi pasis plejmulton da mia vivo. Mi studis ĝeneralan medicinon en Maŝhad kaj diplomiĝis en 1992. Post militservo kaj la servo en foraj regionoj, mi akceptiĝis por specialista kurso pri pediatrio (infanmedicino) kaj diplomiĝis en 2000.

Mi edziĝis kun d-ino Mahsan Seifoddin. Ekde 2002 mi translokiĝis al Tehrano kaj studis subspecialistan kurson pri pediatria kardiologio(infanaj kormalsanoj). Nun mi laboras kiel universitata profesoro en Teherana Universitato de Medicinaj Sciencoj (Infana Medicina Centro).

Mi eklernis E-on en 1985. Jen resumo de miaj agadoj:

Organize: Prezidanto de IREA, Ĉefdelegito de UEA en Irano, fakdelegito de UEA, vicprezidanto de UMEA, organizanto de "esperantaj prelegoj"

Literature: Nova Talento dum belartaj konkursoj de UEA, reviziinto de la libroj "Trezoro de araba literaturo" kaj "La Rakonto pri Kieu", kolektinto de la poemaro "Versoj de Persoj", tradukanto de "Golestan"

Miaj planoj: Realigi la projekton "E-domo", reaktivigi IREJOn, daŭrigi la pasintajn aktivadojn.

Hamzeh Shafiee:



Mi esperantistiĝis antau 25 jaroj, mi nun estas 46 jaraĝa. Tio signifas ke preskaŭ duonon de mia vivo, mi pasigis kun Esperanto. Dum tiuj ĉi jaroj, mi kiel ĉiuj aliaj iranaj esperantistoj revis kaj klopodis pri la progreso de la lingvo en Irano.

Dum la pasintaj tri jaroj, la nuna komitato faris preskau nenion. Mi bedauras pro tio. Tio estas la kialo por mia kandidatiĝo por komitataneco.

Do, mi sube skribas tion kion mi klopodos realigi kaze de elektiĝo kiel komitatano:

1– Reguligi komitat-kunsidojn, au minimume virtualajn komitat-kunsidojn pere de interreto.

2- Labori por starigo de provincaj filioj, tiel ke niaj amikoj en provincoj instigu al pli da kunlaboro.

3- Agi por progreso kaj sukceso de nia asocio.

De:



Kaj …

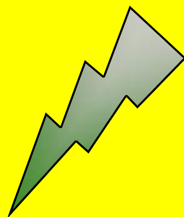
Antaŭaj numeroj disponeblas

Nomo:
Familia Nomo:
De numero: Ĝis numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono:
E-poŝto:

Sendu la peton al la adreso:
E-poŝto: info@espero.ir

Bonan legadon,
Irana Esperantisto



Ĝis:



Ĉe www.espero.ir troveblas.

Gazetara Komuniko: "Justa Komunikado" Islando, Rejkjaviko



Esperanto-parolantoj kampanjos dum 2013 por lingva justeco per la slogano "Justa Komunikado", kunlige kun la 98a Universala Kongreso de Esperanto, kiu okazos en la prestiĝa Centro Harpa, Rejkjaviko, Islando, kun ĉirkaŭ 1.000 partoprenantoj el pli ol 50 landoj. La Kongreso havos la saman temon.

Post mallonga periodo de 125 jaroj Esperanto nun estas inter la plej uzataj 100 lingvoj, el 6.800 lingvoj parolataj en la mondo. Ĝi estas la 30a plej uzata lingvo en Vikipedio el 285 lingvoj (11a de februaro 2013). Esperanto estas uzata inter la lingvoj elektitaj de Google, Skype, Firefox, Ubuntu kaj Facebook. Google Translate, la traduka programo de Google, lastatempe aldonis la lingvon al sia prestiĝa listo de 64 lingvoj. Ankaŭ la hodiaŭaj tuŝekranaj poŝtelefonoj kapablas uzi la Esperanton.

Esperanto estas oficiale instruata en 150 universitatoj kaj aliaj institucioj de supera instruado, kaj en 600 elementaj kaj bazgradaj lernejoj en 28 landoj. Ĝi havas riĉan literaturon konsistantan el pli ol 50.000 titoloj, kun novaj eldonaĵoj aperantaj ĉiusemajne. Krom plurlandaj podkastaj radioelsendoj ekzistas ankaŭ 24-hora radiostacio kun la nomo "Muzaiko" kaj ankaŭ reta televido en Ĉinujo.

La progreso de Esperanto estis bremsata pro antaŭjuĝoj kaj pro manko de scio, ignoro de faktoj pri la temo. Adolf Hitler kaj Joseph Stalin persekutis Esperanto-parolantojn. Ambaŭ homoj malaperis, Esperanto restis, kreskis, evoluis kaj estas hodiaŭ vigle uzata por interpopola komunikado inter miloj kaj miloj da personoj en pli ol 100 landoj de la mondo.

UEA estas en konsulta partnereco kun Unesko, ĝuas oficialajn rilatojn kun Unuiĝintaj Nacioj kaj ankaŭ kun la Konsilantaro de Eŭropo. Esperanto ebligas en interetna komunikado neŭtralan kaj justan diskutnivelon, interkompreniĝon, tiel protektante la ekzistorajtojn de minoritataj kaj indiĝenaj lingvoj, traktante ĉiujn lingvojn sur egala bazo, kaj respektante la kulturan kaj lingvan diversecojn de ties parolantoj.